

جنگ اسرائیل و حماس بر بستر «اوضاع نادر» در جهان

جنگ اشغال علیه مردم فلسطین، بیش از صد سال قدمت دارد (۱) و از ۷۵ سال پیش به این سو، با تشکیل دولت اسرائیل به عنوان بازوی سیاسی و نظامی امپریالیسم آمریکا در خاورمیانه، این جنگ بی وقفه ادامه داشته و زندگی و مقاومت مردم فلسطین با آن عجین شده است. اما آشکار است که جنگ جدید اسرائیل، خصلتی اضافه و متفاوت از جنگ های قبل دارد. نه به علت شقاوت ویژه ای که ارتش اسرائیل در این جنگ نشان داده و نه به خاطر این که بنیادگرایان اسلامی حماس دست به کشتار غیرنظامیان در خاک اسرائیل زدند. بلکه به این علت که تمام تضادهای کهنه در این منطقه - از جمله تضاد میان بنیادگرایی اسلامی (عمدتا، جمهوری اسلامی ایران) و امپریالیسم آمریکا، در چارچوب دینامیک (قوای محرکه) بزرگتری ادغام شده اند. این چارچوب بزرگتر، رقابت میان قدرت های امپریالیستی ایالات متحده و اروپا در یک طرف و امپریالیست های روسیه و چین در طرف دیگر، بر سر قدرت و نفوذ سیاسی و نظامی و اقتصادی در مناطق مختلف جهان، از جمله در خاورمیانه است. این جنگ هم مانند جنگ اوکراین، لاجرم تبدیل به جنگ نیابتی میان قدرت های بزرگ امپریالیستی شده است؛ حتی اگر با این قصد شروع نشده باشد. به واقع، می توان گفت، پژواک نزاع آمریکا و چین بر سر «دریای جنوب» را می توان امروز در غزه شنید و شاید فردا در تهران به صدا در آید. به یک کلام، جنگ کنونی نه یک رخداد «محلی» و حتی خاورمیانه ای، بلکه علامت اوضاع ویژه ای در مقیاس جهانی است؛ اوضاعی که باب آواکیان آن را «اوضاع نادر» تحلیل کرده است. (در ادامه در همین مقاله بیشتر به این تحلیل می پردازیم).

«پدر خوانده های» این جنگ کثیف، از آمریکا و دیگر کشورهای ناتو تا روسیه و چین، از یک طرف تلاش می کنند مانع از گسترش آن شوند و از سوی دیگر، با ضرورت جلو افتادن از رقبا در مسابقه بر سر بلعیدن سهم بیشتری از خاورمیانه، دست به قمار می زنند. هیچ انتخابی که نتایجش قابل کنترل و پیش بینی باشد، در دسترس آن ها نیست. آن چه در اعماق می جوشد و قدرت های امپریالیستی جهان و بازیگران منطقه ای را وادار به حرکاتی می کند که نه فقط خاورمیانه بلکه کل جهان را به لبه پرتگاهی هولناک می راند، کارکرد سیستم جهانی سرمایه داری است. (۲) صاعقه آشوب بی سابقه در سیستم جهانی است که اینگونه در خاورمیانه بر زمین می خورد -- در منطقه ای با بازیگران گرسنه قدرت که آن ها هم زیر فشار ضرورت هایی که همین اوضاع برایشان ایجاد می کند، عمل می کنند. شهوت جنایتکارانه ملایان و نظامیان حاکم در ایران، بخشی از به وجود آمدن این وضعیت در خاورمیانه است. نه صرفا به این علت که نیروهای شبه نظامی بنیادگرای اسلامی را پرورش می دهند. بلکه به این علت که در نزاع میان امپریالیست های رقیب، بازوی امپریالیست های روسیه و چین هستند و شبه نظامیان بنیادگرای اسلامی تحت تبعیت جمهوری اسلامی را در این قمار، به عنوان کارت های بازی استفاده می کنند.

تن ها تحلیل علمی موجود که واقعیت اوضاع وحشتناک کنونی دنیا را نشان داده و شالوده ای ضروری و نقشه ای پایه ای برای برون رفت مثبت به نفع مردم تحت ستم جهان و کل بشریت ارائه می کند، تحلیل های باب آواکیان تحت عنوان «اوضاع نادر» است. (۳) این تحلیل یک تحلیل ماتریالیستی است از به هم پیوستن چندین تضاد در سیستم جهانی که به طرق مختلف خود را در روابط قدرت میان امپریالیست ها، در جنگ های بی انتهای خاورمیانه، و حتی در شکاف هر دم فزاینده و بی سابقه ای که کل جامعه آمریکا (از هیئت حاکمه و تمام نهادهای ارتشی و امنیتی و سیاسی اش تا مردم) را در بر گرفته، نشان می دهد. (۴) تحلیل آواکیان از «اوضاع نادر» بحث عام در مورد «سیستم سرمایه داری و تضادهایش» نیست بلکه تحلیل کنکرت از اوضاع خاصی است که اساسا در نتیجه کارکرد این سیستم شکل گرفته است و کل سیستم سرمایه داری را در مقیاس جهانی به مخصه ای انداخته که هیچ یک از گسل هایی را که کارکرد خود سیستم ایجاد کرده در چارچوب این سیستم نمی تواند حل کند.

وقایع اخیر در خاورمیانه و جنگ در اوکراین و کودتاهای نظامی در آفریقا نشان دهنده ظهور شکاف های ترمیم ناپذیر در ساختار نظم بین المللی و نهادهای آن است که بعد از جنگ جهانی دوم ساخته شده بود. روابط میان قدرت های امپریالیستی بخشی از این «نظم» بود که امروز به جایی رسیده که همکاری میان آنها، هر چه بیشتر محدود به مذاکره در مورد تعیین پارامترهای پیشبرد جنگ های نیابتی شان

هم می شود. به طور مثال در جایی مانند ایالات متحده آمریکا، انشقاق در هیئت حاکمه حتا تا آستانه جنگ داخلی میان دو جناح حاکم که یکی از آنها کاملاً فاشیست شده، پیش رفته است. به طور کلی، روندهایی به راه افتاده که حتا ثبات طولانی مدت حکومت در کشورهای امپریالیستی را به چالش کشیده است. در این شرایط، اوضاع خاورمیانه می تواند تأثیرات مهمی بر مردم کشورهای امپریالیستی در آمریکای شمالی و اروپا بگذارد و چشم آنها را به روی ماهیت واقعی این دموکراسی ها باز کند که کارشان در جهان نه توزیع دموکراسی بلکه توزیع روابط و ساختارهایی است که منافع سرمایه داری- امپریالیستی آنها را به خشونت بارترین شکل ممکن تامین کند (باب آوکیان. بیسیکس ۳: ۱) و ایجاد اسرائیل یکی از آنها بوده است. به ویژه در ایالات متحده، وجود کمونیست های انقلابی کمونیسم نوین و حزب کمونیست انقلابی فرصت بی نظیری است برای تبدیل برنامه و استراتژی و نقشه انقلاب در آمریکا به قطب تأثیرگذاری در جامعه. چنین تحولی، بی تردید تأثیرات مهمی بر مردم سراسر جهان خواهد داشت. در طرف دیگر نیز، اگر در ایران و افغانستان و فلسطین و ترکیه... همین جهان بینی و افق انقلابی قطب موثری در مبارزات مردم شود، تأثیرات سیاسی شگرفی در کشورهای سرمایه داری امپریالیستی خواهد داشت. جنگ کنونی می تواند بیداری جدیدی را در کشورهای عرب منطقه به وجود آورد و نوکران دیرینه آمریکا همچون شاه اردن و رژیم مصر و سایر مرتجعین حاکم در جهان عرب را متزلزل کند. همه این ها فرصت های جدیدی است برای تغییر اوضاع سیاسی این کشورها به سمتی کاملاً متفاوت از گذشته. اما در غیاب وجود یک نیروی کمونیست انقلابی با خط و استراتژی انترناسیونالیستی، همه چیز می تواند به سمت «بدتر» برود و امکان رشد بیشتر بنیادگرایی اسلامی را هرگز نباید دست کم گرفت.

چرا بنیادگرایی اسلامی در خاورمیانه رشد کرد؟ چطور تبدیل به دینامیک «دو منسوخ» (۵) با تأثیرات جهانی شد؟ چرا و چطور گلوبالیزاسیون سرمایه داری، تمام دنیا را هرچه بیشتر ادغام کرد و از طرف دیگر، موجب به وجود آمدن صف آرای خصمانه چین و روسیه از یک طرف و آمریکا و اروپا از طرف دیگر شد؟ چرا جمهوری اسلامی مجبور است دستش را در خون کودکان غزه بشوید؟ چرا اردوغان در ترکیه مردم کورد را کشتار می کند اما می خواهد میانجی صلح بین اسرائیل و فلسطین باشد؟ همه این ها به یک دیگر متصل هستند و ساختارهای نظم جهانی را که بعد از جنگ دوم ساخته شده بود غرق کرده اند. جواب به همه این ها در گروهی درک ماهیت بسیار دینامیک سیستم سرمایه داری امپریالیسم است که در آن همه چیز بی وقفه در حال تغییر است و هیچ چیز ساکن نیست. باب آوکیان، تغییرات فاحشی که در چند دهه گذشته در اقتصاد به وجود آمده را به شکل گیری «اوضاع نادر» متصل می کند. (۶) و تأکید می کند که برای فهم هر رخداد مهم که جهان را تحت تأثیر قرار می دهد و چگونگی شکل گیری آن، باید به ریشه ها نگاه کنیم و در هر مقطع، زیر بنای اقتصادی جهان را بررسی کنیم. آن تضادی که در زیربنای اقتصادی، حرکت می کند و بشریت را دچار جنگ های ویرانگر و روابط اجتماعی خصمانه می کند، تضاد میان تولید نقشه مند و سازماندهی شده در واحدهای مجزای سرمایه داری و حاکمیت آنارشی در مقیاس بازار جهانی است. (رجوع کنید به مقاله: در باره قوه محرکه آنارشی و دینامیک های تغییر، به قلم ریموند لوتا) این تضاد، بخشی از تضاد اساسی عصر سرمایه داری (تضاد میان هرچه اجتماعی تر شدن تولید در مقیاس بین المللی و تصاحب و کنترل هرچه خصوصی تر ثروت های تولید شده توسط معدودی سرمایه دار در معدودی کشورهای سرمایه داری امپریالیستی) و جنبه عمده آن است. این تضاد، هر واحد سرمایه داری را وادار می کند که در رقابت با سرمایه داران دیگر، طوری انباشت سرمایه کند که گویی هیچ حد و مرزی ندارد. رقابت میان قدرت های بزرگ سرمایه داری امپریالیستی بر سر تصاحب میادین و حوزه های نفوذ و سلطه سیاسی و نظامی و اقتصادی در نقاط کلیدی جهان مانند خاورمیانه، در واقع اجرایی کردن و فعلیت دادن به این ضرورت سرمایه است.

باز کردن راهی دیگر: موج نوین انقلاب های کمونیستی

تحلیل آوکیان از «اوضاع نادر» هرگز مترادف با اوضاع انقلابی نیست. در واقع، «اوضاع نادر» آستن رخدادهای بسیار هولناک است. اما در بطن آن، پتانسیل بزرگی برای چرخاندن اوضاع به نفع انقلاب موجود است. (۷) اوضاعی است که می توان برای تغییر انقلابی نیرو گرد آورد. بی ثباتی ساختارهای سیاسی و دولت ها، به طوری که دیگر نتوانند دیکتاتوری طبقاتی خود را به طور همه جانبه اعمال کنند، یک فرصت است که انقلاب را «ممکن تر از پیش» کرده است. اما، نقش نیروهای ذهنی تعیین کننده است. تحلیل آوکیان به تفصیل بر نقش نیروی ذهنی تأکید می گذارد و تحلیل از «اوضاع نادر» را به بیانیه بسیار مهم کمونیست های انقلابی آمریکا تحت عنوان «فراخوان سازماندهی برای یک انقلاب واقعی» مرتبط می کند و مرتباً تأکید می کند، درگیر فردگرایی و فلج سیاسی نشوید. این گرایش ها، فقط سیستم و «راه» های وحشتناک آن را تقویت می کند. دیالکتیک «اوضاع نادر» آن است که هر تلاشی برای اصلاح سیستم حاکم، چه در جایی مانند آمریکا یا ایران، زمان را از راه حل انقلاب ربوده و اوضاع را بدتر خواهد کرد. هرگونه تزلزل در عمل کردن بر مبنای این واقعیت، نیروهای هاری که در میدان هستند را گستاخ تر کرده و نیروهای میانی طعمه آن ها شده یا به حاشیه رانده خواهند شد. امروز، مردم نقاط مختلف دنیا، امکان انقلاب کمونیستی را نمی بینند و حداکثر به دنبال رفرم و بهبود وضع این گروه و آن گروه هویتی و ملی در چارچوب وضع موجود هستند. در گره گاه کنونی این ها به شدت مضر هستند. جهان بینی رفرمیستی، انکار دینامیک های واقعی جامعه است با این امید واهی که حداقل منافع موقت و قسمی این یا آن گروه را محقق کند. اما در گره گاه کنونی، همه این توهمات جاده صاف کن دهشت های بزرگتر می شوند.

در اتحادهای وسیع برای مقاومت علیه جنایت ها باید اصول و روش های جنبشی برای انقلاب را مستقر کرد

مردم نقاط مختلف جهان در همبستگی با مردم غزه و علیه جنایت جنگی اسرائیل به همبستگی بلند شده اند. این بسیار عالی است! اما وظیفه ما در عین اتحاد وسیع اصولی برای متوقف کردن جنایت های جنگی علیه مردم غزه این است که در حداکثر توانمان این آگاهی را به توده های مردم برسانیم که ریشه فجایع و رنج های امروز کجاست و راه حلش چیست: یعنی اول، کارکرد و اصول و خصایل سیستم سرمایه داری امپریالیستی که در همه جهان حاکم است و همه کتافات از آن بلند می شود: از هولوکاست یهودیان به دست رژیم سرمایه داری امپریالیستی فاشیست هیتلر و تشکیل اسرائیل بر مبنای پاکسازی قومی فلسطینی ها تا عروج تاریک اندیشی دینی اسلامی در خاورمیانه، از گسترش حریق وار فقر تا تشدید هولناک پدر/مردسالاری در سراسر جهان، مهاجرت صدها میلیون نفر به خاطر جنگ، سرکوب، نابودی محیط زیست ... همه ربط به کارکرد این سیستم دارند. دوم، بر مبنای نقد عمیق این سیستم، پیش گذاشتن آلترناتیو جمهوری سوسیالیستی نوین به عنوان تنها راه خشک کردن سرچشمه زخم های کهنه و تازه (اصول و خصایل سیاسی و اقتصادی و فرهنگی این جمهوری توسط باب آوکیان در پیش نویس «قانون اساسی برای جمهوری سوسیالیستی نوین در آمریکای شمالی» مدون شده است و اصول جهانشمول آن در تدوین «قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی نوین ایران» به کار بسته شده است). ما باید به توده های مردم (۸) در هر جای جهان بگوییم، گوشت دم توپ دولت های بیرحم نشوید. این دولت ها حتا معضلات سیستم خودشان را نه می فهمند و نه می توانند آنها را در چارچوب سیستم سرمایه داری شان حل کنند. همان طور که رفیق آوکیان تاکید می کند: «ما با یک عده حاکمانی که طرز فکر خاصی دارند روبرو نیستیم. با یک سیستم روبرو هستیم.»

سوم، در عین اتحاد گسترده برای مقابله با جنایت نسل کشانه اسرائیل باید مانع از آن شد که ماهیت ارتجاعی حماس و جمهوری اسلامی و دیگر بنیادگرایان اسلامی در پرده بماند یا با آن سازش شود.

بنیادگرایی اسلامی یا ناسیونالیسم؟

فکرسازان امپریالیسم آمریکا و اسرائیل مناظره ای با این عنوان راه انداخته اند که «آیا حماس اسلام گرا بهتر است یا ناسیونالیسم سکولار فلسطینی که نماینده اش حکومت خودگردان محمود عباس در کرانه باختری است؟» اما این چارچوبه فکری هم یک چارچوب فکری برده کننده است که ایدئولوگ های امپریالیسم آمریکا و اسرائیل تبلیغ و ترویج می کنند. جوابش قاطعانه این است: هر دو را باید دور ریخت! شاید ایدئولوژی ناسیونالیستی سکولار، به نظر «بهتر» بیاید اما از تولیدات همین سیستم سرمایه داری است و دیر یا زود جاده صاف کن ایدئولوژی «بدتر» می شود. توده های مردم به درک علمی از سرچشمه های شرایط ستمدیدی خود نیاز دارند. منبع رنج مردم فلسطین همان است که مردم یهود را به کوره های آدم سوزی فرستاد و امروز حیات کل بشریت را با خطر جنگ هسته ای و نابودی محیط زیست تهدید می کند. این سرچشمه را فقط با انقلاب کمونیستی و نه چیزی کمتر از آن، می توان خشکاند. اگر مردم فلسطین، باز هم دست به انتخاب از میان جهان بینی ها و بی راهه هایی بزنند که محصول همان سیستمی هستند که به آنان ستم می کند، باز هم تحت ستم باقی خواهند ماند. فلسطین بخشی از دنیای درهم تنیده ای است که سرمایه داری جهانی با کارکردش به وجود آورده و مردم آن بخشی از بشریت تحت ستم دنیا هستند که در کوره آتش استثمار سرمایه داری تبدیل به یک پیکر واحد شده اند. شانس رهایی مردم فلسطین دقیقا در همین واقعیت است که بخشی از بشریت تحت ستم جهان هستند که اجزایش جدا جدا از ستم و استثمار رها نمی شوند. سیستم سرمایه داری جهانی، ما را از هر ملت و منطقه و جنسیت، در یک پیکر واحد درهم تنیده اما هم زمان ما را از یکدیگر جدا کرده و روابط خصمانه میان انسان ها به وجود آورده است. پس، مردم فلسطین نه تنها نیاز دارند که قاطعانه تاریک اندیشی دینی حماس را به زباله دانی بیندازند بلکه به جای ناسیونالیسم، افق انترناسیونالیستی را قطب راهنمای مقاومت و مبارزه انقلابی خود علیه اسرائیل کنند. عمیق ترین و ماندگارترین حمایت ها از مردم فلسطین نقد علمی و تیز رهبران کنونی و تاریخی شان است: نه فقط بنیادگرایان اسلامی بلکه جهان بینی و افق و عملکرد رهبران ناسیونالیست سکولار فلسطینی و کل ناسیونالیسم عرب. این نقدی است که به باز شدن راه واقعی انقلاب کمونیستی در میان توده های فلسطین خدمت می کند. عین همین در مورد کوردستان و هر ملت تحت ستم دیگر صادق است (۹)

پروژه های ناسیونالیستی فلسطینی که برخی نیز در زوررق چپ و «مارکسیست لنینیست» پیچیده شده بودند در ابتدای شکل گیری شان هم مندرس بودند و در نهایت، به نتیجه منطقی شان در سازش با سیستم رسیدند و ورشکستگی شان جاده صاف کن بنیادگرایی اسلامی شد.

آدرس های ما:

www.cpimlm.org

instagram: CPIMLM

twitter: CpimlmC

Telegram: @newcommunism

Facebook: cpimlm1380

اما این تفکرات همواره در میدان خواهند بود. ملت فلسطین از سرزمین اش رانده شد.

و از میان آنها عده زیادی از فلسطینی ها در کشورهای عرب و در جوامع غربی و روسیه تحصیل کردند. بسیاری از فلسطینی تباران در دانشگاه های غرب تبدیل به «متخصصین فلسطین و جهان عرب» شدند و نقش مهمی در پذیرفتن «قرارداد اسلو» و راه حل «دو دولت» بازی کردند. عده ای از آنان حتا پایه بنیادگرایی اسلامی شدند. عده ای دیگر به سمت تئوری های پسا استعماری رفتند تا ناسیونالیسم عرب را در لباسی دیگر احیاء کنند. و هم زمان سازش های غیر اصولی و ارتجاعی با بنیادگرایی اسلامی و جمهوری اسلامی ایران و حزب الله لبنان کردند. اما از میان آنها هرگز یک جریان کمونیستی انقلابی شکل نگرفت. این وضع را باید به طور رادیکال دگرگون کرد و برای آن باید وارد نبرد در عرصه جهان بینی و افق انقلاب شد.

ابزارگرایی روشنفکران چپ و ملی گرای فلسطین در اتحاد با رژیم های مرتجع عرب و بعد از سال ۱۳۵۷ با جمهوری اسلامی ایران سیاستی مفتضحانه و به شدت ضد انقلابی بود. (۱۰) توجیه «تئوریک» این سیاست فرصت طلبانه این بود که چون فلسطین ملت تحت ستم است، بنابراین همه باید «تفاهم» داشته باشند که اینها در ازای کمک گرفتن از دولت های مرتجع خاورمیانه با آنها همکاری کنند. اما این دولت های عرب (عربستان سعودی و مصر و سوریه و اردن و تونس) بودند که از طریق این «رابطه» و تحت عنوان «جنبش ملی عرب» نقش عظیمی در مهار و منحرف و سرکوب جنبش فلسطین بازی کردند.

این اتحادهای غیر اصولی و ابزارگرایانه، آرمان مردم فلسطین را در میان مردم کشورهای دیگر که تحت ستم و استثمار شدید دولت هایشان بودند به حاشیه راند. در ایران، این مساله ابعاد غول آسایی یافت. در تمام ۴۴ سال گذشته که توده های مردم ایران، در معرض تبلیغات جمهوری اسلامی در مورد حمایتش از «فلسطین» و «غزه» بوده اند هرگز صدایی از روشنفکران فلسطین در افشای ماهیت جمهوری اسلامی و دفاع از مبارزات مردم علیه این رژیم متعفن بلند نشد. برعکس، فعالین «سکولار» و «چپ» فلسطین در انتقاد به «چپ ایران» و دفاع شان از جمهوری اسلامی، فعال بوده اند. تفکر ابزارگرایانه ناسیونالیستی ورشکسته این جریان ها باید بدون ملاحظه کاری نقد شود و به هر طریق ممکن، خط انقلابی کمونیسم نوین و آثار باب آوکیان به نیروهای جوان فلسطین رسانده شود تا از میان آنان گروهی از کمونیست های انقلابی برخیزند و نه تنها به مردم فلسطین و خاورمیانه بلکه به همه بشریت بشارت دهند که دنیای دیگری را می توان ساخت.

مردم اسرائیل هم باید عوض شوند

اسرائیل در ۵۷ سال گذشته بازوی قدرت نظامی و امنیتی آمریکا در خاورمیانه و شمال آفریقا بوده است. دولت های عرب منطقه که ساختارهای وابسته به نظام فرمانروایی امپریالیسم آمریکا در خاورمیانه اند، برای سرکوب مخالفین خود همواره به اسرائیل متکی بوده اند. میان این دولت ها و اسرائیل تفاوت ماهوی وجود ندارد. همان طور که میان جمهوری اسلامی ایران با اسرائیل و دولت های عرب. اما میلیون ها انسانی که در محدوده اسرائیل زندگی می کنند، همگی صهیونیست نیستند. بله، ایدئولوژی ارتجاعی صهیونیستی اذهان بسیار و در مقاطعی اکثریت بزرگی از آنان را به گروگان گرفته و اهالی اسرائیل با رشوه هایی که امپریالیسم می دهد، در راس زنجیره غذایی جهان قرار دارند. با این وجود آنها هم تحت تاثیر «اوضاع نادر» هستند. به ویژه آنکه گرفتار این تناقض هستند که فروپاشی قدرت امپریالیسم آمریکا در جهان، می تواند کاملا آنها را در معرض بیرحمی دولت های ارتجاعی دیگر و گروه های بنیادگرای اسلامی و خشم کور توده های ستمدیده این منطقه قرار دهد. هنگامی که یک جریان کمونیست انقلابی متکی بر کمونیسم نوین در میان مردم فلسطین شکل بگیرد، مطمئنا تاثیرات شگرفی در گسستن بخشی از مردم اسرائیل به ویژه زنان و مردان جوان، از این ایدئولوژی خواهد داشت و می تواند وفاداری شان به دولت اسرائیل را به شدت خدشه دار کرده و به سمت اتحاد انترناسیونالیستی با مردم جهان جذب شوند. انقلاب کمونیستی در این منطقه به عده ای از آن صد هزار سرباز اسرائیلی نیاز دارد که قبل از حمله حماس، به نتانیاهاو اعلام کردند حاضر به فرمانبرداری از دولت او نیستند

صحبت از یک انقلاب واقعی است

«اینجا صحبت از یک انقلاب واقعی است و نه خود را مشغول چند تغییر کردن که به نفع شمار قلیلی باشد و کلیت این سیستم را در قدرت نگاه دارد. ... معنی انقلاب، شکل گرفتن نیرویی است بالغ بر میلیون ها نفر از بخش های مختلف جامعه که برای دست زدن به یک مبارزه همه جانبه، سازمان یافته اند تا این سیستم را سرنگون کنند و به جای آن، سیستم سیاسی و اقتصادی بنیادا متفاوت و بسیار بهتری ایجاد کنند که سیستم سوسیالیستی است. سیستمی که مبنایش تامین نیازهای مردم و پیش برد مبارزه برای جهانی کمونیستی است که با رسیدن آن بالاخره در همه جای دنیا بر استثمار، ستم و نابودی محیط زیست که بخشی از سوخت و ساز سیستم سرمایه داری- امپریالیسم است، نقطه پایان گذاشته خواهد شد. هرچیزی کمتر از این انقلاب، کاملا در ریشه کن کردن معضلات یا رهنمون شدن ما به راه حل واقعی شکست خواهد خورد.» (۱۱)

توضیحات و منابع

۲- وقتی در مورد سیستم سرمایه داری صحبت می کنیم یعنی میلیاردها انسان چطور در یک پیکر درهم تنیده زندگی را می گذرانند و وارد رابطه تولیدی می شوند (کار می کنند و بقاء می یابند) و کشورهای مختلف و طبقات حاکمه کشورها چطور سازمان می یابند و حکومت می کنند و در مقیاس جهانی چه روابطی دارند. همه اینها یعنی سیستم و امروز سیستم سرمایه داری امپریالیستی بر همه آحاد بشر و خود کره زمین مسلط است.

۳- باب آواکیان، دوران نادری که انقلاب را ممکن می کند سررسیده است! چرا و چگونه این فرصت نادر را در چنگ بگیریم؟

باب آواکیان، بیانیه سال جدید (۲۰۲۱): نیاز اضطراری به جهانی که بنیادا نوین است، برای رهایی تمام بشریت

باب آواکیان. آینده ای بسیار وحشتناک یا حقیقتا رهایی بخش؛ بحران عمیق، شکاف های عمق یابنده، چشم انداز جنگ داخلی - و انقلابی که فوراً لازم است: شالوده ای ضروری، نقشه راهی پایه ای برای انقلاب

۴- آواکیان «اوضاع نادر» را در رابطه با ایالات متحده آمریکا اینطور ترسیم می کند: نظم موجود و نهادها و هنجارهای منسجم کننده و در مرکزش، دموکراسی بورژوازی آن از هم دریده شده اند. توافقی که در هیئت حاکمه این کشور حول این هنجارها وجود داشت از هم پاشیده است. و این محدود به هیئت حاکمه نیست بلکه در کل جامعه است. جناح های مختلف هیئت حاکمه با هم در نزاع هستند و حتا جناحی هست که می گوید سیاق حکومتی در ۱۵۰ سال گذشته و دموکراسی بورژوازی را باید دور ریخت. انشقاق در قدرت حاکمه و در جامعه در چارچوب نظم موجود، غیرقابل حل است.

۵- باب آواکیان با تحلیل علمی از زمینه ها و شرایط عروج بنیادگرایی اسلامی و خصلت تضاد میان بنیادگرایی اسلامی و امپریالیسم، عروج بنیادگرایی اسلامی را «تبارز غریب تضاد اساسی سرمایه داری» می خواند. منظور از «تبارز غریب» و «غیر متعارف» آن است که تا پیش از این، کارکرد سرمایه داری، نیروهای مانند نیروهای سوسیالیست و ملی گرای سکولار را در ضدیت با خود به میدان می آورد. اما مورد بنیادگرایی اسلامی شبیه آنها نیست. در این جا با یک نیروی ارتجاعی طرف هستیم که از یک طرف نشو و نمایش وابسته به حرکت سرمایه داری امپریالیستی و ساختارهای آن در جهان است و از طرف دیگر، در تضاد با آن قرار دارد و مشروعیتش را از این ضدیت و بازگشت به اخلاقیات و روابط اجتماعی پیش از سرمایه داری می گیرد. آواکیان، تحلیل می کند کارکرد سرمایه داری امپریالیستی، خاک حاصلخیز رشد آن را فراهم کرده است. چگونه؟ با از بین بردن دائمی بافت جوامع تحت سلطه امپریالیسم و هم زمان سرکوب نیروهای بورژوا دموکرات که همیشه خواهان تبدیل شدن به چیزی شبیه «غرب» بوده اند و سرکوب نیروهای کمونیست انقلابی که به درستی راه حل عقب ماندگی و فقر و فلاکت گسترده در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم را در انقلاب کمونیستی مانند آن چه در چین تحت رهبری مائوتسه دون رخ داد، می دانستند. این سرکوب های چندگانه، میدان را خالی کرد و در این میدان خالی، بنیادگرایان اسلامی توانستند نفوذ زیادی در میان قشرهای محروم و متوسط جامعه پیدا کنند. و تصادفاً، فاجعه بزرگ سیاسی دیگری در جهان رخ داد: احیای سرمایه داری در چین سوسیالیستی به سال ۱۹۷۶ که سرآغاز افت مبارزات انقلابی و مترقی در کشورهای «شمال جهانی» و «جنوب جهانی» و غلبه ضد انقلاب در سراسر جهان شد.

۶- طبق تحلیل باب آواکیان، یکی از تغییرات مهم جهش بزرگ در انگل و ارگی امپریالیستی در آمریکا است. وی قوای محرکه شکل گیری این اوضاع جدید را تحلیل می کند و نشان میدهد که زیر فشار چه اوضاعی راه حل های فاشیستی مثل حریق گسترش پیدا می کند. راه حل های فاشیستی در رابطه با این که طبقه حاکمه چطور خودش را سازمان دهد تا به ضرورت حفظ سیستم جواب دهد جلو گذاشته می شود و از استیصال و بی ثباتی و ترس توده ها برای گوشت دم توپ کردنشان استفاده می کند.

۷- نقل شده در باب آواکیان. آینده ای بسیار وحشتناک یا حقیقتا رهایی بخش؛ بحران عمیق، شکاف های عمق یابنده، چشم انداز جنگ داخلی - و انقلابی که فوراً لازم است: شالوده ای ضروری، نقشه راهی پایه ای برای انقلاب

۸- باب آواکیان در «نگاهی به جنبش بین المللی» بخش دوم از جزوه «تضادهای حل نشده»، با اشاره به لنین در مورد تفاوت «توده ها» با «توده ها» در مقاطع مختلف می گوید: لنین گفت تعریف و معنی «توده ها» به نسبت اوضاع متفاوت در اوضاع عینی، تفاوت می کند. در برخی مقاطع وقتی فاکتورهای عینی و ذهنی نسبت به انقلاب خیلی مساعد نیست، و نیروهای کمونیست ضعیف هستند و تلاطمات انقلابی وسیع در جامعه و جهان وجود ندارد، عبارت «توده ها» به طور موجه می تواند چند صد نفر را در بر بگیرد. اما وقتی خیزش های اجتماعی وسیع داریم یا کل جامعه درگیر در بحران عمیقی شده است، عبارت «توده ها» نه تنها هزاران بلکه صدها هزار و میلیون ها نفر اتلاق می شود. مهم است که درک ایستا و متافیزیکی از «توده ها» به عنوان یک کاتگوری که گویا همواره مترادف با اکثریت یا یک بخش بسیار بزرگ از جامعه است نداشته باشیم.

۹- آثار رفیق امیرحسن پور در مورد کوردستان ایران و عراق و کوبانی، درس های جهانشمول بسیار مهمی در مورد نقش عقب مانده و ارتجاعی که ناسیونالیسم در جنبش های مردم خاورمیانه بازی کرده است دارد. به سایت زیر رجوع کنید: cpimlm.org

۱۰- ابزارگرایی برخی از این گروه های ناسیونالیست (جورج حبش و حواتمه) تا حدی بود که به خاطر جلب حمایت شوروی، مارکسیست لنینیست شدند. کاملاً مشابه فیدل کاسترو که سال ها پس از کسب قدرت و زمانی که کاملاً وابسته به شوروی شده بود اعلام کرد که مارکسیست لنینیست شده است.

۱۱- نقل شده در باب آواکیان. آینده ای بسیار وحشتناک یا حقیقتا رهایی بخش؛ بحران عمیق، شکاف های عمق یابنده، چشم انداز جنگ داخلی - و انقلابی که فوراً لازم است: شالوده ای ضروری، نقشه راهی پایه ای برای انقلاب

نفرت اسرائیل از مردم فلسطین به خاطر حماس نیست

ژنرال های اسرائیلی با نخوت فرمان «کشتار صنعتی» (۱) مردم غزه را می دهند و «پدر خوانده» آمریکایی شان ضمن تشویق، این جنایت را با خرافه دموکراسی می آرید. ترکیب تهوع آوری از نخوت و انحطاط دموکراتیک که بر گلوگاه حیات بشری نشسته است. سخنگویان دولت اسرائیل قبل از ریختن بمب ها با تلفن و پخش اعلامیه به اهالی غزه هشدار می دهند که منازل خود را تخلیه کنند. شکنجه ای که نقاب انسان دوستی بر چهره زده. می دانند که اهالی غزه جایی ندارند که به آن پناه ببرند. در ساحل با شلیک به قایق هایشان مواجهند و در شمال و شرق با تانک ها و توپ های اسرائیلی و در جنوب با ارتش دولت مصر که وابسته به آمریکاست. آنها در محاصره نظامی نیروهای تا به دندان مسلح هستند. اهالی آشکلون و دیگر شهرک های اسرائیلی مملو از پناهگاه های مستحکم و مجهزند. مردم غزه هیچ چیز ندارند، جز ما.

این قتل عام، ظاهرا به تلافی عملیات حماس در ۷ اکتبر ۲۰۲۳ (۱۵ مهر ۱۴۰۲) در خاک اسرائیل، به راه افتاد. عملیات حماس به نام «توفان الاقصی» هیچ نبود مگر توفان تاریک اندیشی دینی اسلام گرایان مرتجع حماس که با انتقام جویی بزدلانه، عامدانه غیرنظامیان، از جمله کودکان را هدف قرار داد. هر دو طرف علاوه بر استدلال های ابزارگرایی سیاسی، کشتن «طرف مقابل» را بر پایه باورهای متحجر نژادی و دینی توضیح می دهند. رئیس ارتش اسرائیل، هنگام آغاز عملیات علیه مردم غزه اعلام کرد «اینها حیوان هستند و مثل حیوان باید با آنها رفتار کرد» و جهان بینی یهودستیزانه حماس، به پیروانش بهشتی را وعده می دهد که فقط در نتیجه کشتار یهودیان تحقق خواهد یافت. (۲) دموکراسی های غربی، در نهایت خونسردی، قتل عام مردم غزه را «وظیفه دفاع از یهودیان» و منطبق بر اصول «دموکراسی» می خوانند و هر نوع اعتراضی به آن را ممنوع اعلام کرده اند و از سوی دیگر، خامنه ای و آدمکشان حرفه ای جیونش که در خیزش ژینا، کودکان و جوانان بی سلاح را به خون کشیدند و در جنایت علیه مردم منطقه ید طولانی دارند، «بازوی» حماس را بوسیدند. بزرگترین تراژدی اوضاع آن است که مومیایی هایی که جایشان در گورستان تاریخ است، به نام مردم فلسطین و مردم یهود، و در واقع به اسم بشریت حرف می زنند و عمل می کنند.

نفرت اسرائیل از مردم فلسطین ، ضرورت وجودی یک پادگان نظامی است

بستن گلوگاه های غذایی و دارویی مردم غزه و بمباران هر چند وقت یک بار زیرساخت ها و سکونت گاه های آنان و کشتار صدها پیر و جوان و کودک، سیاست دائمی ارتش اسرائیل است. اما، این بار مرزهای جدیدی در این نسل کشی گشوده اند. ارتش اسرائیل، به ظاهر عزم «نابودی حماس» را کرده اما «نکیه» دیگری در حال وقوع است. نکیه یا فاجعه، بیرون رانده شدن فلسطینی ها در سال ۱۹۴۸ از سرزمین هایشان توسط عملیات تروریستی شبه نظامیان صهیونیست و تاسیس دولت جدید اسرائیل در آن سرزمین هاست. هنگامی که دولت اسرائیل در سال ۱۹۴۸ وارد جنگ با اعراب شد، ادعا کرد ماموریت اش برقراری «دولتی برای ملت یهود» است. در حالی که هدف واقعی، تشکیل دولت-ملتی بود که نقش پادگان نظامی و سگ هار امپریالیسم آمریکا را در خاورمیانه بازی کند و به تثبیت نظم جدیدی که بعد از پایان جنگ جهانی دوم (۱۹۴۵) در این منطقه، با سرکردگی امپریالیسم آمریکا برقرار شد خدمت کند. برای مشروعیت بخشیدن به این ماموریت، فاجعه هولوکاست جنگ جهانی دوم (کشتار شش میلیون یهودی در کوره های آدم سوزی توسط رژیم نازی امپریالیسم آلمان) به شدت مورد سوء استفاده قرار گرفت. پس از پایان جنگ دوم، قدرت های امپریالیستی، به یک گروه کوچک و حاشیه ای از یهودیان صهیونیست، کمک کردند تا هولوکاست را مصادره و سخنگوی ستمدیدی مردم یهود شود. در حالی که این گروه، در طور جنگ جهانی دوم با آلمان نازی همکاری می کرد. بسیاری از یهودیان در همان زمان، علیه صهیونیست ها موضع گرفتند (به نامه انیشتین که در همین شماره آتش باز نشر شده رجوع کنید). مشخصا مارک ایدلمن که معاون فرماندهی شورش گتوی ورشو (۳) بود، اعلام کرد، صهیونیسم یک ایدئولوژی نژادپرستانه است که برای موجه جلوه دادن دزدیدن سرزمین فلسطینی ها مورد استفاده قرار گرفته است. او با صدای بلند و پیگیرانه علیه مصادره هولوکاست برای توجیه ستم بر مردم فلسطین مبارزه کرد. (۴)

بنابراین، واقعیت را نباید واژگونه دید. نفرت اسرائیل از مردم فلسطین ضرورت و منطق وجودی اش به عنوان پایگاه نظامی/استراتژیک امپریالیسم آمریکا در خاورمیانه است و نه از عشق به مردم یهود و نه آنطور که رئیس جمهور آمریکا می گوید، به عنوان «پایگاه دموکراسی» در خاورمیانه. به این علت، به سرکوب فلسطینی ها ادامه خواهد داد و دست به اعمال شنیع تر هم خواهد زد اسرائیل تا زمانی

که موجود است مجبور است فلسطینی ها را از سرزمین و خانه هایشان اخراج کند. ارتشی های اسرائیل بارها هولوکاست فلسطینی را بر زبان آورده اند. به طور مثال، معاون وزیر دفاع اسرائیل (ماتان ویلناتی) در فوریه ۲۰۰۸ مردم غزه را تهدید کرد که شاهد یک «شوآ» خواهند بود. (به نقل از روزنامه انگلیسی زبان گاردین- ۲۹ فوریه ۲۰۰۸). این واژه به زبان عبری یعنی هولوکاست.

قبل از تاسیس رسمی اسرائیل (۱۹۴۸) نزدیک به یک میلیون فلسطینی، یعنی نیمی از جمعیت آن زمان سرزمین فلسطین، از شهرها و روستاها و خانه‌های خود رانده شدند. ده سال بعد از تاسیس اسرائیل، ۳۰۰ هزار نفر فلسطینی دیگر را بیرون راندند. سپس، در سال ۱۹۶۷ اسرائیل با حمایت آمریکا و امپریالیست‌های دیگر، مابقی سرزمین‌های فلسطین در نوار غزه و کرانه غربی رود اردن را اشغال کرد. نوار غزه، باریکه ایست که میان دریا و صحرا قرار دارد. دهکده‌های یهودی نشین جدید تحت سپر حمایتی ارتش اسرائیل، روی بهترین زمین‌های کرانه غربی سربلند کردند. اسرائیل بخش بزرگ منابع آبی آنان را دزدید و بر هر جنبه از حیات جامعه فلسطین، کنترل پلیسی برقرار کرد. در سال ۲۰۰۵ اسرائیل ارتش خود را از غزه بیرون کشید اما مرزها، سواحل و فضای آن را کامکان در کنترل نگه داشت. در این باریکه که فقط ۲ درصد از سرزمین اصلی فلسطین را تشکیل می‌دهد، ده‌ها هزار نفر از اهالی غزه در زندان‌های اسرائیل به سر می‌برند. (۵) جنابیت‌های اسرائیل علیه مردم فلسطین، شامل یک جنگ سیستماتیک علیه طبیعت آن منطقه نیز بود که طی آن بیش از یک میلیون درخت هزار ساله زیتون را ریشه کن کردند و از روستاهای فلسطین بیابان برهوت ساختند تا بر روی آن روستاهای یهودی نشین بسازند و برای افسانه صهیونیستی که «اینجا بیابانی بدون مردم بود که خداوند برای مردمی بدون سرزمین شکوفا کرد» فکت بسازند.

«نقشه جدید صلح»، دور جدید از پاکسازی قومی فلسطینی‌ها

«نقشه جدید صلح» طرح رژیم فاشیستی ترامپ/پنس و دولت اسرائیل است که در ژانویه ۲۰۲۱ (۸ بهمن ۹۸) توسط دو رژیم تصویب شد و در واقع نقشه راهی است برای کامل کردن دزدی سرزمین فلسطینی‌ها و پاکسازی قومی آنان. این نقشه، «راه حل دو دولت» را کاملاً کنار گذاشت. هرچند، «راه حل دو دولت» هرگز یک راه حل نبود اما به رسمیت شناختن «راه حل تک دولتی»، توسط رژیم ترامپ در واقع چراغ سبز رژیم ترامپ بود برای حملات بیشتر علیه مردم فلسطین. از همان ابتدا روشن بود که علاوه بر تحمیل رنج‌های بیشتر بر مردم فلسطین، منجر به تقویت هرچه بیشتر گروه‌های اسلام‌گرای جهادی خواهد شد. نتانیاهاو، این نقشه جدید را «دومین نقطه عطف» در تاریخ اسرائیل بعد از تشکیل رسمی دولت اسرائیل در ۱۴ مه ۱۹۴۸ خواند. (۶) این نقشه، همچنین شامل تقویت جریان بنیادگرایان فاشیست یهودی در دولت اسرائیل بود. نتانیاهاو در سخنرانی‌ای که در کاخ سفید در مورد «نقشه جدید» کرد (۷) چندین بار به آیات منسوخ سه هزارساله کتاب دینی یهودیان (تورات) رجوع کرد تا بگوید دزدیدن سرزمین فلسطینی‌ها «اجرای وعده الهی» برای استقرار دولت یهود در «سرزمین موعود» است.

موضع دولت بایدن در مورد «نقشه جدید صلح»

گفته می‌شود، دولت بایدن در سفر روز ۱۸ اکتبر ۲۰۲۳ به اسرائیل برای ابراز حمایت از کارزار کشتار مردم غزه، ضمن تایید «نقشه جدید» که مجوزش را رژیم ترامپ صادر کرده بود، «معامله‌ای» با نتانیاهاو کرده است مبنی بر این که وی نیروهای فاشیست دولت خود را مهار کند! به ظاهر، استدلال وی برای قانع کردن نتانیاهاو و دیگر فاشیست‌های کابینه او این بود، که اسرائیل برای کسب «برتری اخلاقی» در پاکسازی قومی فلسطینی‌ها، باید آئین‌های «دموکراسی» را در ساختار حکومتی‌اش و در روابط قدرت با دیگر جناح‌های دولت اسرائیل، رعایت کند. امپریالیست‌های غربی در حالی اسرائیل را «دموکراتیک» و حامل ارزش‌های «دموکراسی» می‌خوانند که نظام سیاسی اسرائیل بر خلاف کشورهای غربی، حتا تظاهر به آن نمی‌کند که متکی بر برابری رسمی شهروندان است. صهیونیسم بنا به تعریف، یعنی حاکمیت نظامی یهودی بر تمام فلسطینیان و محروم کردن آنان از ابتدائی‌ترین حقوق. تشکیل دولت اسرائیل بر مبنای برتری نژادی و ادغام دین و دولت، نشان داد که ضدیت امپریالیست‌های آمریکا و بریتانیا و فرانسه با رژیم فاشیستی هیتلر، صرفاً مساله‌ای مربوط به یک موقعیت خاص (یعنی، جنگ امپریالیستی برای تجدید تقسیم جهان) بود و نه مبتنی بر «اصول» دموکراسی و حقوق بشر و غیره که مدعی‌اش هستند. از آن زمان، حمایت از دولت نژادپرست اسرائیل در سرکوب مردم فلسطین، منبع دائمی برملا شدن تناقضات حرف و عمل این دموکراسی‌های امپریالیستی بوده است؛ تناقضی که در جریان جنگ اخیر با غیرقانونی شدن راهپیمایی‌های حمایت از فلسطین در بسیاری از کشورهای اروپا، عریان‌تر شد و در این میان، توهمناتِ پیروانِ ایرانیِ سوسیال دموکراسی اروپا را نیز به چالش گرفت.

دشمنی میان صهیونیست‌ها و بنیادگرایان اسلامی، دشمنی میان برادران قرینه است

حماس یک سازمان اسلام‌گرای ارتجاعی است که خود اسرائیل آن را برای تضعیف جریان‌های سکولار جنبش فلسطین (مانند، سازمان آزادیبخش فلسطین) تقویت کرد. بعد از آن هم جمهوری اسلامی ایران با قصد و هدفی مشابه، به تقویت حماس و دیگر شاخه‌های اسلام‌گرایان در فلسطین پرداخت. نتانیاهاو در یک جلسه خصوصی حزب لیکود (حزب فاشیست که اکنون در اسرائیل حاکم است) در سال ۲۰۱۹ استدلال کرده بود که کمک‌های اسرائیل به حماس، برای ممانعت از مشروعیت یافتن تشکیل دولت فلسطینی، لازم است. (۸) تقویت حماس در غزه، در واقع تقویت روابط اجتماعی ستم‌گرانه در شکل‌های کهنه‌تر و سنتی‌تر بوده است. بنابراین، اسرائیل به خاطر خود حماس نیست که از آن متنفر است. بلکه مسائل مهمتری در میان است. یکی از آنها، همان جبری است که اسرائیل همیشه با آن روبروست و در گره گاه کنونی از اوضاع جهان، با شقاوت بیشتری به دنبال تحقق آن است. دیگری، نقشی است که حماس برای جمهوری اسلامی ایران، به مثابه مانعی در مقابل منافع آمریکا در خاورمیانه و خطری برای اسرائیل، بازی می‌کند. عشق جمهوری اسلامی هم به مردم فلسطین به خاطر مردم فلسطین نیست. در واقع، در دهه ۱۹۸۰ میلادی نیروهای سپاه پاسداران دست در دست اسلام‌گرایان لبنان که بعدها

تبدیل به حزب الله لبنان شدند، در همدستی با آریل شارون اسرائیلی (که به قصاب شارون معروف است) بزرگترین کشتارها را در اردوگاه های پناهندگان فلسطینی در لبنان پیش بردند. (۹)

هدف حماس مبنی بر ایجاد یک دولت اسلامی به جای اسرائیل، که «یهودیان، مسلمانان و مسیحیان زیر حکومت یک دولت اسلامی زندگی کنند»؛ حتی اگر به واقعیت بپیوندد، برای مردم فلسطین و خاورمیانه به همان اندازه نکبت بار خواهد بود که تشکیل جمهوری اسلامی ایران برای مردمی که در ایران زندگی می کنند - به ویژه برای زنان. جوامع تحت کنترل اسلام گرایان، بر مبنای استثمار و تحمیل جنون آمیز بنیادگرایی اسلامی که خرد کننده روح و ضد تفکر علمی است، بنا شده است. جمهوری اسلامی طبق اعتراف مقامات آن و مهمتر از آن، بر اساس شواهد غیرقابل انکار که جمع آوری شده است، در افغانستان و عراق، عمیقاً با ارتش آمریکا همکاری کرد. بسیاری از روشنفکران عراقی، اعم از شیعه یا سنی تبار، به دست نیروهای امنیتی و با همکاری سپاه قدس ترور شدند. کشتار مردم فلوچه در عراق در سال ۲۰۰۴ محصول مشترک سپاه قدس و شرکت نزدیک قاسم سلیمانی و ارتش آمریکا بود؛ سرکوب هولناکی که از دلش هیولای داعش سربلند کرد که مانند برادران شیعه اش، دست به انتقامجویی تبه کارانه زد.

منطق مهلک «صهیونیسم یا اسلام»

تصویرسازی از جنایت های اسرائیل علیه مردم غزه به عنوان نزاع مذاهب گوناگون، به ضرر فلسطینی هاست و مانع از آن می شود که فلسطین بتواند حداکثر حمایت مردم جهان، از جمله برخی یهودیان اسرائیل را جلب کند. این طرز تفکر بیش از اندازه قوی شده زیرا با آن مخالفت و مبارزه نشده و به نظر تنها «بديل واقع بینانه» می آید. همین عملیات ۷ اکتبر حماس یک بار دیگر نشان می دهد که بدیل مذهبی، یک بن بست مهلک است که مردم را در سطح عصبانی شدن قفل می کند و اجازه نمی دهد، به علت واقعی این جنایت ها پی ببرند و رابطه آن را با وضعیت خفقان آوری که بر کل بشریت و کره زمین تحمیل شده است ببینند. عوامفریبی جمهوری اسلامی و «محور مقاومت» منحط وابسته به آن را باید دور ریخت. خط تبلیغی این جماعت آن است که گویا هرکس از جنایت و ستم اسرائیل بر مردم فلسطین منجزر است، باید طرف مرتجعینی مثل حماس و جهاد اسلامی و حزب الله را بگیرد. اما، حقیقت کاملاً برعکس است! حمایت مردم خاورمیانه از فلسطین را باید از جنبه دولت های این منطقه (همه دولت های عرب، ترکیه و جمهوری اسلامی) و نیروهای مذهبی مختلف درآورد. خود این نیروهای اسلام گرا، چه آنها که دولت دارند و آنها که ندارند، دارای جهان بینی و اهداف کاملاً ضد آزادی مردم فلسطین و هر مردم تحت ستم دیگر هستند. اینها می خواهند خشم عادلانه مردم منطقه را به اهداف ارتجاعی و تنگ نظرانه ی خود پیوند بزنند. هرگز نباید به آنان چنین مجالی داد. این بخش مهمی از مبارزه انقلابی و انترناسیونالیستی در خاورمیانه است.

در دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ میلادی (دهه های ۱۳۴۰ و ۵۰ شمسی) حمایت از مبارزات مردم فلسطین علیه اسرائیل یکی از پرچم های مبارزه علیه کل سیستم امپریالیستی در سراسر جهان بود. شکست مبارزه فلسطینی ها همراه بود با افت در امواج انقلابی جهان. نمی توان آرزوی احیای آن مبارزات را کرد. آن دوره تمام شد و ورشکستگی راه های کهنه به طرز غیرقابل انکار اثبات شده است. جهان کنونی کاملاً متفاوت است. پدیده های جدیدی به وجود آمده که باید آنها را تجزیه و تحلیل کرد؛ موانع جدیدی پدید آمده که باید بر آن ها چیره شد. بذر ورشکستگی جنبش های ملی گرای انقلابی دهه های قبل از همان ابتدا در افق و روش و اهداف شان کاشته شده بود و در عمل هم نشان دادند که با آن افق ها و روش ها نمی توان راه زیادی را در جهت رهایی بشریت تحت ستم و استثمار خاورمیانه پیمود. اکنون آن ها تبدیل به پدیده هائی غیر انقلابی و ضد انقلابی شده اند. سازمان آزادیبخش فلسطین و «حکومت خودگردان فلسطین» یک نمونه از این واقعیت است. عروج بنیادگرایی مذهبی، بخشا واکنش ارتجاعی در مقابل انحطاط آن جنبش های ملی گرا بود. اما این بن بست از آن یکی هم بدتر است. زیرا، آرمان اش ارتجاعی و ناظر بر احیای انواع ستم های اجتماعی کهنه تر است که شاکله اش احیای پدر/مردسالاری دینی است که نیمی از بشریت را برده نیم دیگر می کند. همه این افق ها، سد راه هستند و باید کنار زده شوند تا مسیر «راهی دیگر» باز شود: راهی که مبتنی بر کمونیسم نوین باشد. برای شکل گیری هسته ای از انقلابیون کمونیست متشکل از مردم یهودی تبار و فلسطینی باید تلاش کرد: هسته ای که جهان بینی و برنامه و استراتژی سیاسی اش را از علم کمونیسم نوین که معمار و تکامل دهنده آن باب آواییان است استخراج کند.

رهائی فلسطین بدون مبارزه برای پایان بخشیدن به نظام سرمایه داری امپریالیستی که برای کل بشریت خفقان آور است، ممکن نیست. انقیاد ملی فلسطین را همین سیستم به خاطر ضرورت های خودش به وجود آورده و ارتباط لاینفک با استثمار میلیاردها انسان در مشقت خانه های تولیدی و بردگی زنان و کار کودکان در معادن تهیه فلزات گران بها برای ابزار دیجیتال و نابودی محیط زیست دارد. همین واقعیت، بر حقارت و کوتاه بینی جهانی بینی ناسیونالیستی، و بر مهلک بودن منطق صهیونیستی و بنیادگرایی اسلامی پرتو می افکند. بدون گسست از این ها، نمی توان نقش مهمی در باز کردن چشمان مردم جهان به جنایات اسرائیل و دلایل این جنایات، بازی کرد. دفاع از فلسطین نیازمند و شایسته گسست از آنهاست.

۱- «کارزار کشتار صنعتی» عبارتی است که کریس هجز در ستونی که با آغاز این حمله در باره آن نوشت. در: sfoPreehs
 ۲- در میثاق حماس می خوانیم: «روز رستاخیر برپا نمی شود مگر این که مسلمانان با یهودیان نبرد کنند (یهودیان را بکشند)». نقل شده در مقاله «حماس چیست» به قلم آلن گودمن از سایت revcom.us با ترجمه فارسی در سایت cipmlm.org
 ۳- در جنگ جهانی دوم، رژیم نازی های آلمان، 400 هزار یهودی لهستانی را در گتوی ورشو زندانی کرد. یهودیان هزار هزار از گرسنگی و بیماری و خشونت بی تبعیض جان می باختند. وقتی نازی ها شروع به انتقال آنها به سمت اردوگاه های مرگ کردند، مبارزینی که مخفیانه سازماندهی می کردند، شورش را سازمان دادند. بسیاری کشته و عده ای زنده ماندند. اما شورش قهرمانانه از برگ های درخشان مقاومت مردم علیه شقاوت دولت های سرمایه داری امپریالیستی است که در آلمان به شکل دیکتاتوری فاشیستی نازی در جنگ با قدرت های سرمایه داری امپریالیستی دیگر برای تقسیم جهان بود.

۴- cheris hedges, sheerpost.Oct 2023

۵- برای اطلاعات بیشتر به کتاب تاریخ پژوه اسرائیلی به نام یان پیپ رجوع کنید

a Spade aspade : The 1948 Ethnic Clensing of Palestine. www.bodil.org/al-majdal/spring2006

Calling

۶- our Common Dreams ,6 Jan 2020

۷- Full Next oOf Netanyahu Speech

۸- For years ,Netanyahu Propped

به گفته این نویسنده: سیاست نخست وزیر در تبدیل یک گروه ترور به شریک خود به بهای محمود عباس و دولت فلسطینی، منجر به زخمی شد که تا سال ها التیام نخواهد یافت.

۹- شارون، از افسران عالیرتبه ارتش اسرائیل و از نخست وزیران دولت اسرائیل، در سال 1982 تهاجم گسترده به لبنان را طراحی کرد. در فاصله زمانی چند هفته ارتش اسرائیل 20 هزار لبنانی و فلسطینی را کشت که 80 درصد آنان غیر نظامی بودند؛ ۶ هزار کودک یتیم شدند و صد هزار نفر بی خانمان. بیروت را محاصره کردند و روزانه آن را بمباران کردند تا نیروهای سازمان آزادیبخش فلسطین آن جا را تخلیه کرد. خبرنگار روزنامه «ایندپندنت» در آن زمان، نوشت: «در خانه ها، زنان روی زمین افتاده، دامن هایشان پاره و پاهایشان از هم باز بود، کودکان با گلولی بریده بر خاک افتاده بودند، ردیف ردیف مردان جوانی بودند که به خط کرده و از پشت به آنان گلوله شلیک کرده بودند. ... جسد کودکان کبود شده ای که همراه با قوطی های کنسرو ارتش آمریکا و ابزار اسرائیلی داخل آشغال دانی ها انداخته بودند.»



حقایق اساسی در مورد حمایت همه جانبه آمریکا از جنگ های اسرائیل علیه فلسطین

از باب آواکیان
۲۰ اکتبر ۲۰۲۳

اول، برخی حقایق اساسی در مورد فلسطین و اسرائیل

اسرائیل با حمایت امپریالیست های «غربی» - و بالاتر از همه، ایالات متحده - نیروی مسلط و سرکوبگر در برخورد خود با مردم فلسطین است. اسرائیل 57 سال پیش بر اساس ترور گسترده علیه توده های مردم فلسطین تاسیس شد و از آن زمان تاکنون جنایات مکرری را علیه مردم فلسطین انجام داده است. این یک واقعیت تاریخی است.

حماس انقلابی نیست و اهدافش رهایی بخش نیست، نه تنها نیرویی برای آزادی نیست، بلکه خود یک نیروی ستمگراست. جنایات حماس علیه غیرنظامیان اسرائیلی از ماهیت، اهداف و روش های ارتجاعی حماس به عنوان متعصبان بنیادگرای مذهبی (اسلامی) سرچشمه می گیرد. این جنایات باید محکوم شود. اما این نوعی «هولوکاست جدید» نیست که شامل نسل کشی علیه یهودیان باشد - و به رنج وحشتناکی که اسرائیل برای نسل ها بر مردم فلسطین تحمیل کرده است، هیچ نزدیکی ندارد (شباهتی ندارد). در حال حاضر، تعداد غیرنظامیان فلسطینی، از جمله کودکان، که اسرائیل از زمان حمله حماس به قتل رسانده است، بسیار بیشتر از غیرنظامیان اسرائیلی است که در آن حمله کشته شده اند - و این یعنی هزاران نفر که از سال ۲۰۰۸ اسرائیل قتل عام کرده است.

این دهه ۱۹۳۰ و جنگ جهانی دوم نیست، زمانی که نازی ها به عنوان قدرت حاکم در آلمان، جنایات وحشتناکی را علیه میلیون ها یهودی با کشتار جمعی انجام دادند. وضعیت امروز وضعیتی نیست که فلسطینی ها یهودیان بی پناه را به اردوگاه های کار اجباری برده و آنها را در معرض نسل کشی قرار دهند. اوضاع فعلی کاملاً برعکس آن است.

اسرائیل یک قدرت نظامی مجهز به سلاح هسته ای است که به شدت توسط قدرت امپریالیستی مسلط در جهان تامین و حمایت می شود، ایالات متحده و اسرائیل نسل هاست که ظلم آپارتاید را بر فلسطینیان تحمیل کرده و حقوق اولیه آنها را سلب کرده اند. و به ویژه با توجه به بیش از دو میلیون فلسطینی در غزه، که نیمی از آنها کودک هستند، اسرائیل حتی حداقل ترین نیازهای مردم برای زنده ماندن را از آنها سلب کرده است.

برای تأکید مجدد بر برخی حقایق اساسی و حیاتی: اسرائیل کشوری است که با حمایت قدرت های بزرگ امپریالیستی، به عنوان یک کشور نژادپرست و برتری طلب یهودی، 57 سال پیش، بر اساس پاکسازی قومی وحشتناک و با کشتار جمعی، تاسیس شد. تجاوز و تخریب کل روستاهای فلسطینی ها، بیرون کردن توده های فلسطینی از سرزمین هایشان و تبدیل آن سرزمین به قلمرو خود و الحاق آن به گستره کشور اسرائیل (که قبل از جنگ جهانی دوم هرگز وجود نداشت). و اکنون اسرائیل با حمایت کامل امپریالیست های آمریکا آشکارا در حال نسل کشی علیه فلسطینیان است.

این حقیقتیست که واقعیت اساسی این شرایط و تاریخچه آن را توصیف می کند. این حقیقت «یهودستیزانه» نیست - فقط حقیقت است.

یک حقیقت مهم دیگر

چرا بایدن و اساساً کل دولت و طبقه حاکم ایالات متحده از اسرائیل در این نسل کشی علیه مردم فلسطین در مقابل تمام جهان حمایت می کند؟ این به دلیل «قدرت لابیگری یهودی» نیست - یا به دلیل برخی تصورات جاهلانه، مضحک و ظالمانه که «یهودیان همه چیز را کنترل می کنند.» (منظور در آمریکا). بلکه به این دلیل است که اسرائیل به عنوان یک پایگاه تا دندان مسلح برای حمایت از منافع امپریالیسم ایالات متحده در بخش استراتژیک مهم جهان (خاورمیانه) «نقش ویژه» ایفا می کند. و اسرائیل یک نیروی کلیدی در ارتکاب جنایاتی بوده است که به حفظ حکومت ظالمانه امپریالیسم ایالات متحده در بسیاری از نقاط دیگر جهان کمک کرده است.

این - حفظ و اعمال سلطه سرکوبگرانه امپریالیسم ایالات متحده - همان انگیزه ای است برای اینکه چرا بایدن برای تشدید بیشتر جنگ نیابتی ایالات متحده علیه روسیه در اوکراین و همچنین آمادگی بیشتر برای جنگ با چین، حتی در شرایط کنونی، تلاش می کند. حتی با محاسبه احتمال به خطر انداختن موجودیت بشریت.

تمام اینها حقایق اساسی در مورد ریشه این واقعیات است. و این یک بار دیگر اهمیت عمیق این جمله من را برجسته می کند که ما

می کند که ما مردم جهان دیگر نمی توانیم اجازه دهیم این امپریالیست ها به تسلط بر جهان و تعیین سرنوشت بشریت ادامه دهند. آنها باید هر چه سریعتر سرنگون شوند. و این یک واقعیت علمی است که ما مجبور نیستیم اینگونه زندگی کنیم.

حقایق مهم تر و منطق وارونه حامیان صهیونیستی اسرائیل

برای روشن شدن یک واقعیت بسیار مهم: صهیونیسم همان یهودیت نیست. یهودیت یک دین، یک فرهنگ و مردمی است که در آن فرهنگ مشترک هستند.

صهیونیسم یک دکترین و ایدئولوژی سیاسی نژادپرستانه و برتری طلبانه یهودی است. صهیونیسم مبنای ایدئولوژیکی است که دولت اسرائیل بر آن بنا نهاده شد و همچنان به عنوان توجیه موجودیت خود و سرکوب و نابودی مردم فلسطین استفاده می شود.

و در اینجا «منطق» وارونه حامیان صهیونیست اسرائیل و موضع آنها این است: «من نمی توانم آن را درک کنم. زمانی که ما یهودیان قربانی نسل کشی شدیم، مردم شریف در همه جا مرتکبان آن نسل کشی را محکوم کردند. اما اکنون که ما علیه فلسطینی ها نسل کشی می کنیم، مردم شریف ما را محکوم می کنند. من فقط نمی توانم آن را درک کنم. این باید یهودی ستیزی باشد.»

نه - این یهودستیزی نیست - مخالفت مستمر و درست با قساوت است، علیرغم اینکه چه کسی مرتکب آن جنایت می شود



نامه آلبرت انیشین در مورد مناخم بیگن و ظهور فاشیسم در اسرائیل

مندرج در نیویورک تایمز 2 دسامبر 1948

از جمله نگران کننده‌ترین پدیده‌های سیاسی دوران ما، ظهور «حزب آزادی» (Thunat HaHerut) در کشور تازه ایجاد شده اسرائیل است، یک حزب سیاسی که از نظر تشکیلات، روش‌ها، فلسفه سیاسی و جذابیت‌های اجتماعی بسیار شبیه نازی‌ها و احزاب فاشیست است. این سازمان از طریق عضویت و پیروی از Irgun. Zvai. Leumi سابق، که یک سازمان تروریستی، راستگرا، شوونیستی است، در فلسطین تشکیل شد.

بدیهی است که سفر کنونی مناخم بیگن رهبر این حزب به ایالات متحده برای ایجاد احساس حمایت آمریکا از حزب خود در انتخابات آینده اسرائیل و تقویت روابط سیاسی با عناصر محافظه‌کار صهیونیست در ایالات متحده محاسبه شده است. چندین آمریکایی با شهرت ملی نام‌های خود را برای استقبال از دیدار وی قرض داده‌اند. غیر قابل تصور است که کسانی که با فاشیسم در سراسر جهان مخالف هستند، اگر از سوابق سیاسی و دیدگاه‌های آقای بیگن به درستی آگاه شوند، بتوانند نام و حمایت خود را به جنبشی که وی نمایندگی میکند اضافه کنند. قبل از اینکه با کمک‌های مالی، حمایت عمومی به نمایندگی از بیگن و ایجاد این تصور در فلسطین که بخش بزرگی از آمریکا از عناصر فاشیست در اسرائیل پشتیبانی میکند، خسارت جبران‌ناپذیری ایجاد شود، باید مردم آمریکا در مورد سوابق و اهداف آقای بیگن و جنبش او مطلع شوند.

نظرات عمومی حزب بیگن هیچ کمکی به شناخت شخصیت واقعی آن نمی‌کند. امروز آنها از آزادی، دموکراسی و ضدامپریالیسم صحبت می‌کنند، در حالیکه تا همین اواخر آنها آشکارا نظریه‌ی دولتی فاشیست را تبلیغ میکردند. در عملکرد است که حزبی تروریست خصلت واقعی خود را نشان میدهد. با توجه به اقدامات گذشته آن، میتوانیم قضاوت کنیم که انتظار می‌رود در آینده چه کاری انجام دهد.

حمله به دهکده عرب:

یک نمونه تکان دهنده رفتار آنها در روستای عرب «دیر یاسین» بود. این دهکده در خارج از جاده‌های اصلی بود که توسط سرزمین‌های یهودی محاصره شده است. آنها در جنگ مشارکت نکرده بودند و حتی با گروه‌های عرب که میخواستند از این روستا به عنوان پایگاه خود استفاده کنند مخالفت کرده بودند. در تاریخ 9 آوریل، گروه‌های تروریستی به این دهکده حمله کردند، که هدفی نظامی در جنگ نبود. بیشتر ساکنان آن (240 زن و کودک) را کشتند و تعدادی از آنها را زنده نگه داشتند و به عنوان اسیر در خیابان‌های اورشلیم نمایش دادند. بیشتر جامعه یهودیان از این عمل وحشت داشتند و آژانس یهودی تلگرافی برای عذرخواهی به پادشاه اردن فرستادند. اما تروریست‌ها، بجای اینکه از عمل خود خجالت بکشند، به این کشتار افتخار کردند؛ آن را به طور گسترده تبلیغ کردند و از تمام خبرنگاران خارجی حاضر در کشور برای دیدن اجساد انباشته شده و ویرانگری عمومی در دیر یاسین دعوت کردند. حادثه دیر یاسین نمونه‌ای از ماهیت و اقدامات حزب آزادی است.

در جامعه یهودیان آنها مخلوطی از ملی‌گرایی افراطی، عرفان مذهبی و برتری نژادی را تبلیغ کرده‌اند. مانند دیگر احزاب فاشیست، آنها را برای شکستن اعتصابات مورد استفاده قرار دادند و خود نیز برای نابودی اتحادیه‌های کارگری آزاد فشار آورده‌اند. در عوض آنها اتحادیه‌های صنفی را بر اساس مدل فاشیست ایتالیا پیشنهاد داده‌اند.

در طی سالهای آخر خشونت پراکنده ضد انگلیس، گروه‌های IZL و stern جو ترور را در جامعه یهودی فلسطین بوجود آوردند. معلمان را بخاطر اعتراض به رفتارشان مورد ضرب و شتم قرار دادند، بزرگسالانی که به فرزندانشان اجازه‌ی پیوستن به آنها را نمی‌دادند، مورد اصابت گلوله قرار گرفتند. تروریست‌ها با استفاده از روش‌های گانگستری، ضرب و شتم، شکستن پنجره و سرقت‌های گسترده، مردم را مرعوب کرده و انتقام سختی از آنها گرفتند.

افراد حزب آزادی سهمی در دستاوردهای سازنده فلسطین نداشته‌اند. آنها هیچ سرزمینی را پس نگرفته‌اند، هیچ شهرکی نساخته‌اند و فقط از فعالیت دفاعی یهودیان کاسته‌اند. اقدامات مهاجرتی بسیار تبلیغ شده آنها بسیار اندک بود و بیشتر به جذب همزمان فاشیست اختصاص داشته است.

تناقض بین ادعاهای جسورانه‌ای که اکنون بیگن و حزب وی مطرح کرده‌اند و سابقه عملکرد آنها در فلسطین نشان می‌دهد که آنها یک حزب عادی نیستند. این مهر غیرقابل انکار یک حزب فاشیستی است که برای آنها تروریسم (علیه یهودیان، عرب‌ها و انگلیس) و ارائه اطلاعات نادرست در حکم وسیله است، و هدف «دولت رهبر» است.

با توجه به ملاحظات فوق، ضروری است که حقیقت جناب بیگن و جنبش او در این کشور آشکار شود. غم انگیزتر این است که رهبری ارشد صهیونیسم آمریکایی از مبارزه علیه تلاش‌های بیگن، یا حتی افشای خطرات اسرائیل از حمایت بیگن، برای انتخاب کنندگان خود دریاری کرده است. بنابراین امضاکنندگان زیر از این طریق به طور علنی چند واقعیت بارز در مورد بیگن و حزبش ارائه می‌دهند؛ و از همه آنهایی که نگرانند می‌خواهند که از این آخرین مظهر فاشیسم حمایت نکنند.

آلبرت انیشین، ایزیدور آبراموویتز، هانا آرنه، آجر آبراهام، خاخام جسورون کاردوزو، هرمان آیزن، هایم فاینمن، زلیگ اس. هریس، سیدنی هوک، فرد کاروش، بیرویا کافمن، سیمور ملمن، مایر دی. مندلسون، دکتر هری ام. اورلینسکی، ساموئل پیتلیک، فریتز رورلیچ، لوئیس پی راکر، روث ساجر، ایتراک سانکوفسکی، آی. جی. شوئنبرگ، ساموئل شومان ام. زنگر، ایرما وولپ، استفان و

واقعیت کمونیسم چیست؟

واقعیت دموکراسی و ایده آل دموکراسی

منبع اصلی این سلسله مقالات، کتاب «دموکراسی: آیا بهتر از آن نمی توانیم؟» نوشته باب آوکیان و دیگر آثار وی در مورد دموکراسی/دیکتاتوری است.

در قسمت قبل گفتیم که چگونه هر دموکراسی و دولتی محتوای طبقاتی دارد و حرف زدن از دموکراسی بدون حرف زدن از محتوای طبقاتی آن بی معنی است (همچنین گفتیم که دموکراسی بورژوایی، در واقع دیکتاتوری طبقه بورژوازی است که بر پایه سرمایه داری یعنی ستم و استثمار سرمایه داری (و مشخصاً سرمایه داری امپریالیستی) بنا شده است. و دموکراسی در واقعیت فقط در صفوف طبقه حاکم اجرا می شود و بر طبقه (و یا طبقات) تحت ستم دیکتاتوری اعمال میشود.) نیروی نظامی، فشرده سیادت یک طبقه بر طبقات دیگر است: نیروهای نظامی انحصار طبقه حاکمه در اعمال زور را نمایندگی می کنند و تمام دستگاه های دیگر از جمله مجلس و انتخابات نسبت به این دستگاه فرعی محسوب می شوند (هرچند که عموماً مردم دموکراسی را با این عناصر می شناسند) و در صورت لزوم کنار گذاشته می شوند.

به طور خلاصه، دستگاه دولتی - به ویژه نیروهای مسلح، اما همراه با دادگاه ها و نظام حقوقی، بوروکراسی و غیره - در دست یک طبقه است؛ طبقه ای که بر روابط اقتصادی جامعه مسلط است. حتی افکار و ارزش هایی که این دولت می سازد، افکاری همچون «برابری» منطبق بر نیازهای این زیربنای اقتصادی است و تمام حقوق فردی توسط چارچوبه این سیستم تعیین و محدود می شود. بنابراین، دستگاه دولتی دموکراسی بورژوایی مانند هر نوع دولت دیگر (از جمله، دولت دموکراسی/دیکتاتوری سوسیالیستی) بی طرف نیست و نمی تواند باشد.

در این قسمت به توهمات که در مورد دموکراسی وجود دارد می پردازیم و همچنین، نگاهی به استدلال نظریه پردازانی خواهیم کرد که تلاش می کنند تناقض خیره کننده واقعیت دموکراسی با ایده آل دموکراسی را ماله کشی کنند.

این توهمات در چشم بستن بر جنایت های دموکراسی های بورژوایی علیه بشریت که امروز شامل نابودی محیط زیست هم شده است، نقش مهمی بازی می کنند. تمام دموکراسی های غربی، از جنگ نسل کشانه ارتش اسرائیل علیه مردم غزه دفاع بی قید و شرط کردند. آنان، حملات آدم کشان بنیادگرای اسلامی حماس در ۷ اکتبر ۲۰۲۳ (۱۵ مهر ۱۴۰۲) به غیر نظامیان اسرائیل را مانعی در مقابل دموکراسی قلمداد کردند که برای برطرف کردن آن نیاز به کشتار دو و نیم میلیون نفر از بشریت کره زمین با تکنولوژی بسیار پیشرفته تر از کوره های آدمسوزی آشویتس دارند!

یکی از توهمات، در مواجهه با واقعیت های غیرقابل انکار دموکراسی، قابل اصلاح دانستن آن است. گفته می شود، دموکراسی، ایده آلی است که هنوز به آن دست نیافته ایم و باید به سمت آن مداوما حرکت کنیم. این یکی از استدلال های مدافعان دموکراسی در مواجهه با جنایت های غیرقابل انکار بزرگترین دموکراسی های بورژوایی است. آنها می گویند، بله، کارهای وحشتناک زیادی به نام دموکراسی انجام شده است، اما با وجود همه ایرادات، دموکراسی کماکان بهترین شکل ممکن حکومت است. این تفکر به ویژه در بین مردم کشورهایی که تحت حکومت های استبدادی و سرکوبگر خشن هستند (مانند ایران در رژیم پهلوی و در رژیم جمهوری اسلامی) بسیار رایج و پر قدرت است. در تجربه خیزش ژینا، شاهد گرایش به ایده آلیزه کردن دموکراسی از سوی بسیاری از جوانان بودیم. به طور مثال، به گفته های سارینا علیزاده گوش کنید که وضعیت ایران و اتیوپی را با لس آنجلس در آمریکا مقایسه می کند و به این نتیجه می رسد که دست یافتن به «لس آنجلس» ایده آلی است که باید برایش تلاش کرد. اما، این نگاه سطحی هرگز نمی تواند به ما نشان دهد که ایران/اتیوپی با «لس آنجلس» دو روی یک سکه اند. در این جا «لس آنجلس» را در گیومه گذاشته ایم چون خود شهر لس آنجلس از دو قطبی خیره کننده فقر و ثروت تشکیل شده است و این واقعیت را با نگاهی سریع، می توان در وجود تعدادی شهرک محافظت شده که اقلیتی با ثروت های افسانه ای را در خود جای داده اند و کیلومترها مردم بی خانمان کنار جاده ها مشاهده کرد. یا مثلاً در شعارهای بلوچستان «نه سلطنت نه رهبری

دموکراسی برابری»، دموکراسی بعنوان آلترناتیوی در برابر دهه ها ستم و استثمار شاه و شیخ جلو گذاشته می شود. این مثال ها، گرایش های خودانگیخته مردمی را بیان می کند که زیر فشار غول آسای بی حقوقی مطلق سیاسی در حاکمیت های استبدادی و فاشیستی/دینی مانند جمهوری اسلامی، و مقایسه سطحی وضعیت ستم و استثمار خودشان با «آن سوی جهان» در اروپا و آمریکا، به این نتیجه می رسند اما، علاوه بر این گرایش خودانگیخته غیر علمی که مردم را از درک واقعیت مساله دور می کند، کسان دیگری هستند که با نظریه پردازی، این نگرش غیر علمی مهلک را «مستدل» می کنند و در این راه از تاریخ و منطق ابزارگرایانه، سود می جویند. و حتا وعده می دهند که، مبارزه برای دموکراسی، صرفاً «گام اول» در سرنگونی جمهوری اسلامی است و «بعدا» می توان با تکیه به آن به اهداف عالیت رسید.

انگاره بسط دائمی و بهبود دموکراسی

یکی از استدلال در مورد اینکه دموکراسی حتا اگر بی عیب نباشد، حداقل اصلاح پذیر و تعمیم یابنده است، مبتنی بر این درک از توسعه تاریخیست که گویی از دوران باستان تا کنون، دموکراسی در یک خط پیوسته از دولت-شهر یونان تا دولت های دموکراتیک امروز تعمیم یافته و بخش هایی از جامعه را که قبلاً طرد شده یا مورد تبعیض قرار گرفته بودند - برده ها، زنان، بی چیزان و .. را در برگرفته است. و نتیجه می گیرند که، پس امروز هم باید روی همان خط سیر تاریخی تلاش کرد و آن را به کشورهایایی که هنوز دموکراتیک نشده اند گسترش داد یا در کشورهای دموکراتیک سعی کرد گروه های مهاجران و کویبرها و دیگر محذوفان را در هیئت حاکمه ادغام کرد و حقوق دموکراتیک آنان را بسط داد. اما متاسفانه این فهم از تکامل تاریخی جوامع بشری ضد ماتریالیسم دیالکتیکی است: یعنی، خلاف واقعیت و غیر علمی است.

این نوع استدلال ها جدید نیست و اولین بار توسط الکسیس دو توکوویل دموکرات فرانسوی در قرن نوزدهم مطرح شد. او می نویسد: «اکنون صحنه تغییر کرده است. به تدریج، تمایزات سلسله مراتبی کنار رفته اند. موانعی که زمانی بشریت را از هم جدا می کرد، در حال برداشته شدن هستند. مالکیت تقسیم شده است و بسیاری در قدرت سهیم هستند، نور هوشمندی در حال گسترش است و ظرفیت های همه طبقات به سمت برابری می رود. جامعه در حال دموکراتیک شدن است و امپراتوری دموکراسی به آرامی و با آرامش وارد نهادها و عرف و عادات می شود.» این تصویر زیبا یک ایراد «کوچک» دارد و آن این است که اصلاً واقعیت ندارد! نه در آن زمان واقعیت داشت و نه اکنون واقعیت دارد! آنچه پس از انقلاب های بورژوایی و با انحلال فنودالیسم اتفاق افتاد، تعمیم دموکراسی بدون تمایز طبقاتی نبود، بلکه تعمیم روابط اساسی استثمار سرمایه داری به جای روابط استثمار فنودالی بود؛ هرگز حاکمیت مردم بدون توجه به جایگاه اجتماعی شان بسط نیافت، بلکه روندهای دموکراتیک به عنوان عاملی در سلطه طبقه بورژوازی و دیکتاتوری آن بر پرولتاریا و کلیه مردم تحت ستم، به کار گرفته شد تا به اعمال سلطه سیستم اقتصادی سرمایه داری (و بعدها، سیستم سرمایه داری امپریالیستی، یا سرمایه داری جهانی) خدمت کند. با این حال، این نکته را هم باید در نظر گرفت که تا همین حد «تغییر صحنه» نیز خود نتیجه جهش در سازمان اجتماعی بشر از طریق انقلاب های بورژوایی بود، انقلاب هایی که در نتیجه رشد نیروهای مولده و در تضاد قرار گرفتن آن با شیوه تولید فنودالی به وجود آمد، رובنای سیاسی و زیربنای اقتصادی را به طور رادیکال تغییر داد و هرگز روندی تدریجی و تک خطی نداشت.

با این وجود چه چیز باعث می شود که انگاره بهبود و بسط دموکراسی در جهان بینی دموکرات تا این حد مهم باشد؟ باب آواکیان می نویسد، یک روشنفکر دموکرات

«نظام اجتماعی موجود را می خواهد اما بدون بدترین افراط های آن و فضایی می خواهد برای اصلاح سیستم و سازش کردن با مطالبات ستمدیدگان تا آن جا که آنها دست به پرتاب کردن نظم موجود به هوا و سرنگون کردن تمام روابط اجتماعی نزنند.» ۲

اما ورای خواسته و آرزوی هر قشر، واقعیت این است که این نوع از دموکراسی (تمام وارپته های دموکراسی در نظام سرمایه داری) نمی تواند بدون «افراط» های خشن و استثمار وحشیانه و بحران و جنگ و نابودی محیط زیست وجود داشته باشد. اگر در مقاطعی و در برخی کشورهای امپریالیستی، بهبود برخی حقوق و به طور مثال بهبود در موقعیت زنان حاصل شده، این نه به واسطه ذات بسط یابنده دموکراسی بوده و نه حتی صرفاً در نتیجه مبارزات زنان و گروه ها برای گرفتن حقوق بیشتر - که باز هم فرض بر آنست که دموکراسی این «امکان مبارزه» را ایجاد می کند یا یک نگاه شوونیستی به مسئله، این طور نتیجه می گیرد که در کشورهای جنوب جهانی علت دست نیافتن شان به دموکراسی و حقوق بیشتر این بوده است که به اندازه کافی برای آن مبارزه نشده است! در حالیکه تحقق این امر در وهله اول به خاطر موقعیت ممتاز این کشورها در نظام سرمایه داری امپریالیستی است. اینها، از مافوق استثمار بقیه جهان، ثبات اقتصادی و سیاسی برای خود می سازند و این، چیزی نیست که در دموکراسی های جنوب جهانی، از هند تا برزیل و ایران امکانپذیر بوده باشد و نخواهد بود. با نگاه به بستر بزرگتر متوجه می شویم که همچنین خطر انقلابات و وجود یک کشور سوسیالیستی در جهان تاثیر به سزایی در تحت فشار قرار دادن هیئت حاکمه دموکراسی ها برای دادن برخی حقوق در چارچوب سیستم داشته است - تا در مقایسه با سوسیالیسم، عقب ماندگی هایشان در چشم مردم آشکار نشود. همانطور که به عنوان یک مثال نقض می توان دید که اکنون با وجود اعتراضات مردمی بزرگی مثل «زندگی سیاهان مهم است» هیچگونه بهبودی در وضعیت سیاهان در آمریکا حاصل نشده است بلکه برعکس تحت فشار بحران

تضاد ایده آل دموکراسی و واقعیت دموکراسی

یکی از ریشه های این مسئله که علیرغم تمام واقعیات گفته شده، هنوز بسیاری «دموکراسی ناب» را ایده آل می دانند، تضاد میان ایده آل دموکراسی و پراتیک واقعی «دموکراسی ها» است. از یک سو، با نوشته های تئوری پردازان دموکراسی که آن را با اصولی جاودانی و جهانشمول معرفی می کنند و هم با ادعاهای ستمگران بورژوا که به نام دموکراسی حکومت می کنند، مواجهیم و از سوی دیگر، با واقعیت زندگی تحت حاکمیت این دموکراسی ها و تحت جهانی که برای دهه ها این دموکراسی ها در راس آن بودند. این تضاد در عین حال که یک منبع مهم برای افشای این سیستم و مبارزه با آن است، توهمات بسیاری در مورد «کمال‌پذیری» نظام دموکراتیک، یا «تحقق واقعی» ایده آل های دموکراتیک که تاکنون محقق نشده اند، تولید می کنند. در نتیجه می بینیم که در میان مخالفان سیستم، مرتباً واریته های رادیکال دموکراسی بورژوایی شکل می گیرد و حتا یکی از انواعش، دموکراسی با گرایشات سوسیالیستی است که باز هم ایده آلیزه کردن دموکراسی، است. دولت سوسیالیستی نیز دموکراسی/دیکتاتوری طبقاتی است. اما، اگر این دموکراسی به سمت انحلال دولت و طبقات نباشد (یعنی، به سمت انحلال خودش نباشد) و به سمت جهان کمونیستی پیشروی نکند، و سوسیالیسم را به عنوان هدفی در خود بنگرد، حتماً خصلت سوسیالیستی اش را از کف خواهد داد. (به این موضوع در مقالات بعدی بیشتر خواهیم پرداخت).

همانطور که اشاره کردیم اعوجاج جهان (یعنی تقسیم جهان به کشورهای امپریالیستی و کشورهای تحت سلطه) که از نتایج جهانی شدن سرمایه داری، یعنی پا گذاشتن به عصر امپریالیسم است، خود عاملی در دامن زدن به توهمات بهبود دموکراسی و ایده آلیزه کردن آن است. این تضاد، نقش سیاسی مهمی در جهان در چارچوب این اعوجاج برای شکل دادن به تفکرات و حتی مخالفت ها و مبارزات می یابد. تبارزات سیاسی - ایدئولوژیک نتایج امپریالیسم در این مورد چند وجهی و چندگانه بوده است: از طرفی در کشورهای امپریالیستی، قشر اشرافیت کارگری به وجود آمد که در «دوران عادی» (که ممکن است چندین دهه طول بکشد) در شرایط ناامید کننده ای به سر نمی برند و با حقوق دموکراتیک خود به دنبال چانه زنی هستند نه به دنبال تغییرات بنیادین. از طرف دیگر در کشورهای تحت سلطه که مردم در شرایط سختی قرار دارند و عموماً خواهان تغییرات انقلابی اند، آمال و آرزوهایشان توسط موقعیت و امتیازات گروه اول تعیین و تصویرسازی می شود. همین امر باعث شده که در عرصه سیاست و ایدئولوژی، گرایش برجسته ای به سمت سوسیال دموکراسی در کشورهای امپریالیستی و به سمت ناسیونالیسم بورژوا-دموکراتیک در کشورهای تحت سلطه بوجود بیاید.

یکی دیگر از تبارزات سیاسی و ایدئولوژیک این مسئله گرایشی است که بطور پایه ای بازتاب دهنده سرمایه داران و مالکان کوچک است که ایده آل آنها از دموکراسی، دولتی است که تمرکز ثروت و قدرت در دست عده معدودی نیست چرا که این را یک نوع فساد یا نقض دموکراسی ای می دانند که زمانی اعمال می شد یا حداقل تلاش داشت که اعمال شود. ایده آل خرده بورژوازی از دموکراسی به این معنا نیست که همه یا حتی اکثر کسانی که این نگاه را جلو می گذارند خودشان خرده مالک هستند یا دارند برای منافع خودشان حساب کتاب می کنند. اتفاقاً اغلب شامل تفکرات روشنفکرانی است که اینطور درک می کنند که وقتی ثروت و قدرت در دست معدودی تجمیع شود، بطور اجتناب ناپذیر از آن سو استفاده می شود. پس آرزوی این قشر بازگشت از عصر انحصارات امپریالیستی به دوران سرمایه داری اولیه است. بدون فهم این مسئله که دقیقاً کارکرد و دینامیک های خود سرمایه داری اولیه بوده که آن را به سمت انحصارات پیش برده و پایه امپریالیسم در همان سرمایه داریست. جنبه دیگر این مسئله آن است که خرده بورژوازی، «دموکراسی ناب» خودساخته را و رای طبقات و منافع خودش را منافع همه طبقات می بیند؛ پس اینگونه سرمایه داری کنترل شده را که هر فرد جهان خودش است و قادر است «دموکراسی مستقیم» اعمال کند را به نفع همه می داند!! انگاره های آزادی، برابری و حق نیز با موقعیت تولید کننده کالایی کوچک مطابقت دارد. در مرکز این جهان بینی، چیست؟ آرمان حاکمیت فردی است - «مسلط بر فضای خود بودن» - که منعکس کننده امتیزه شدن مردمی است که هویت آنها به عنوان صاحبان کالا، همزمان تابع اوامر سرمایه و قوای محرکه انباشت سرمایه است. یعنی این ایده آل دست نیافتنی، هرگز برای اکثریت مردم جهان در واقعیت ایده آل نمی تواند باشد (هرچند که اکثریت خود اینگونه فکر نکنند).

پس مسئله این نیست که «دموکراسی واقعی»، «حقوق بشر واقعی» یا «برابری واقعی» هنوز در جایی اجرا نشده است، بلکه مسئله دقیقاً در آن است که به قول باب آوکیان حرف زدن از دموکراسی، بدون صحبت از ماهیت طبقاتی آن، بی معنا و بدتر از بی معنا است. او می نویسد، حتی اگر تمام این ایده آل ها و اصول بورژوایی اجرا میشد: «نتیجه همان می بود که امروز هست. یعنی، یک اقلیت به هر نحوی از این فرصت استفاده می کرد تا در موقعیت استثمار اکثریت قرار گیرد و برای تضمین این استثمار، باید به طور مستقیم از زور استفاده کند. البته همراه با استفاده از استخدام اعمال کننده گان این روابط و با استفاده از سیاست های تفرقه بینداز و حکومت کن. یعنی، اگر اصل فرصت های برابر برای همه، به طور کامل و منسجم اعمال هم شود، نتیجه دیگری حاصل نمی شود. به عبارت دیگر، چیزی جز جامعه بورژوایی که هم اکنون داریم، که شامل نابرابری های اجتماعی و استثمار پرولتاریاست، در دست نداشتیم. برای دست یافتن به نتیجه دیگری که الغای نابرابری اجتماعی همراه با الغای استثمار را در بر داشته باشد، ضروری است که به واری ایده آل ها و اصول جامعه بورژوایی و آن شرایط مادی که اینها بیان آن هستند، رفته و آن را سرنگون کنیم. ضروری است که حکومت بورژوایی را سرنگون کنیم و کاملاً از آنچه مارکس «افق تنگ حق بورژوایی» (فرصت برابر برای همه) میخواند و همه روابط اقتصادی و سایر روابط اجتماعی که بازتاب و بسط آن است، فراتر برویم.»

واقعا زمان آن رسیده که چگونه که مارکس گفت بگذاریم مرده گان، مرده هایشان را دفن کنند از جمله و به ویژه، در زمینه ایده آلیزه کردن دموکراسی.

Alexis de Tocqueville, Author's introduction to democracy in America

دموکراسی آیا بهتر از آن نمی توانیم؟ باب آوکیان، صفحه ۸۶ نسخه انگلیسی

Avakian, Declaration of Independence, Equal opportunity and Bourgeois Right, Revolutionary worker No230

کتابفروشی « انقلاب » در برکلی

شب شعری برای خیزش مهسا ژینا امینی و زندانیان سیاسی قهرمان ایران

نوشته شده از سوی گردانندگان کتابفروشی انقلاب

کتابفروشی انقلاب از شاعران با پیشینه‌ها و دیدگاه‌های گوناگون خواست تا در روز یکشنبه ۱۷ سپتامبر ۲۰۲۳ [برابر با ۲۶ شهریور ۱۴۰۲] گرد هم آیند تا از روحیه و قیام اخیر مردم ایران تجلیل کنند، از مبارزات جاری در ایران پشتیبانی نمایند، آزادی زندانیان سیاسی را درخواست کنند و ضرورت انجام انقلاب را خاطر نشان شوند. پاسخ به این درخواست بی‌درنگ بود، و ۱۲ شاعر که شامل دریافت‌کنندگان کنونی و پیشین جایزه‌های سُر‌آیندگی بودند و شامل شهرهای برکلی، سانفرانسیسکو و وایه‌خو می‌باشند، به کنار هم گرد آمدند. این برنامه هم‌زمان با پشتیبانی کارزار اضطراری بین‌المللی برای آزادی زندانیان سیاسی ایران (IEC) برگزار شد. کتابفروشی با حضور پُرشور حاضران پُر شده بود.



توضیح عکس:

[خانم د. ل. لَنگ دریافت‌کننده جایزه سُر‌آیندگی از شهر وایه‌خو در شمال کالیفرنیا، در حال خواندن سُروده‌ای است بنام «گشت ارشاد: یک تناقض».]

یک سال پیش در ایران، گشت ارشاد مهسا ژینا امینی را به «جرم بدحجابی» به قتل رساند. هزاران هزار تن از زنان، با خشمی بی‌سابقه و آرام‌ناپذیر، به پاخاستند. به دنبالش مردان به آنان پیوستند و خیابان‌ها با فریاد «زن-زندگی-آزادی» طنین‌انداز گردید.

میلیون‌ها تن به خیابان‌ها آمدند، راهپیمایی کردند، رقصیدند، و روزها و ماه‌ها بر شاه‌رگ بنیادی حکومت جمهوری اسلامی به عنوان نماد سرکوبِ پدربسالارانه تاختند. فریادهای «مرگ بر دیکتاتور!» و «نه شاه می‌خوایم، نه رهبر!» طنین‌انداز شدند. هیچگاه قیامی به این شکل که در سراسر جهان چنین اثر گذاشته باشد چه در خود ایران و چه در دیگر کشورها روی نداده بود.

با الهام از قیام درخشان و دل‌آورانه مردم ایران، شب شعر در کتابفروشی انقلاب ارائه گردید. یکی از شاعران ایرانی با سُروده‌ای از یک شاعر تبعیدی ایرانی، بنام فاطمه شمس، سخن را چنین آغاز نمود:

به گرد گلوهایمان،
 همچون فشار زنجیر،
 این روسری، در دست‌هایمان،
 مانند یک تفنگ پر از گلوله،
 این روسری!
 هر تار موی ما می‌تواند، انقلابی را به احتراق درآورد.
 بسوز ای نماد دردمان را!

او همچنین قطعه‌ای را با الهام از زمانیکه مادرش با گشت ارشاد در خیابان برخورد نمود، زمانیکه او پسر بچه خردسالی بود و دست در دست مادرش داشت، خواند.



توضیح عکس:

پیش از آغاز برنامه، شاعران دور هم گرد آمده‌اند!

شاعران از خشم و دلآوری زنان در ایران، در سراسر جهان و در طول تاریخ سخن گفتند. کیم شاک (Kim Shuck) شعری خواند که با این متن پایان یافت:
 مرا با زنان به پاخاسته دفن کنید،
 با زنان رقصنده!
 اگر آزاد نیستیم، پس گامی برداریم
 برای آزادی نهایی یک فرد دیگر!
 مرا با موهای بافته‌نشده دفن کنید!

شعرهایی نیز درباره رقص در مقابله با ستمگران، و در مورد انقلاب خوانده شدند.

پس از پخش ویدئوهایی از ترانه‌های مبارزاتی که در بند هستند، همچون خواننده رب، توماج صالحی، خواننده مبارز مهدی یراحی، و خواننده عرب ایرانی، مینا دریس، برنامه شب شعرخوانی شور و حال بیشتری پیدا کرد. در امتداد با اجرای شعر و ترانه، بیانیه‌ها و کلیپ‌های شنیداری قدرتمند از سوی حزب کمونیست ایران مارکسیست-لنینیست-مائوئیست و دیگران، از جمله کارزار اضطراری بین‌المللی برای آزادی زندانیان سیاسی در ایران (IEC)، شناخت حاضران را ارتقا بیشتری داد.

یک سخنران از سوی کارزار اضطراری بین‌المللی (IEC)، از منطقه خلیج سان‌فرانسیسکو، در مورد هدف ما برای آزادی همگی زندانیان سیاسی در ایران سخن گفت و تهدیدهای آمریکا در دست‌اندازی به ایران را محکوم نمود.

«فراخوان کارزار اضطراری، آشکارا نشان می‌دهد که نقطه حرکت ما همراهی با منافع بشریت است و نه منافع دولت ایران و یا دولت آمریکا: دولت‌های آمریکا و ایران بر اساس منافع ملی خود عمل می‌کنند. و ما مردم آمریکا و ایران، همراه با مردم جهان، منافع مشترک خودمان را برای رسیدن به جهانی بهتر داریم: متحد شدن برای دفاع از زندانیان سیاسی ایران! ما در آمریکا مسئولیت ویژه‌ای برای متحد شدن گسترده بر علیه سرکوب پلیدانه از سوی جمهوری اسلامی داریم، و **فعالانه با هر گونه‌ای از حرکت‌های جنگی از سوی دولت آمریکا که بسی رنج‌های تحمل‌ناپذیرتری برای مردم ایران در پی دارد مقابله می‌کنیم.**»

سروده‌ای به قلم رافائل خسوس گونزالس که به زبان اسپانیولی و سپس انگلیسی نوشته و خوانده شده است، با قدرت در پایان اجرا شد. سروده‌ای از دانشورز مکزیکی‌تبار آمریکائی، رافائل خسوس گونزالس، در گرامی‌داشت مهسا ژینا امینی، نماد خیزش انقلابی مردم ایران. به نام «گیسوی زنان» برای ژینا امینی:

گیسوان زنان، به هم تنیده شده همچون پوستین لطیف بره مارینو، یا در هوا رها شده همچون پیچک‌های تاک انگور، یا مانند موجی همچون موج دریا، و یا صاف همچون یال اسب، که نمی‌بایست در منظر عام و یا به عبارتی در منظر آقایان صاحب قدرت دیده شوند، زیرا هوس‌های اعلام‌شده خداوندگاری، زهرآگین و پدرسالارانه مردان را به تحریک درمی‌آورند. تردیدی نیست که برپائی ستمگری، شورش می‌آفریند.

قلب تو در اشتیاق آزادی می‌ترکد، برای اینکه خورشید بتواند گیسوی ترا گرم کند، برای اینکه گیسوی تو رها شود تا باد آنرا شانه کند، و ماه به نوازش درآورد.

برای چنین کار ساده‌ای دستگیر شدی، بازداشت شدی، کتک خوردی و جان خود را از دست دادی. ولی مرگ تو جرقه‌ای بود که بُرداری تن‌های به‌بندکشیده زنان را شعله‌ور نمود و خیابان‌های سراسر جهان را به تصرف خود درآورد.

به پا خیزید خاوران، برای زن - زندگی - آزادی، و ما برادران‌تان نیز هم‌دوش شمانیم، زیرا هیچکس رها نخواهد بود تا زمانی‌که زنان رها نباشند!

رافائل خسوس گونزالس، سال ۲۰۲۳ میلادی



توضیح عکس:

«تولبرت اسمال» (Tolbert Small) - پزشکی مردمی، که پزشک «حزب پلنگان سیاه» آمریکا بود، گفتار خود را با این پیشگفتار آغاز می‌کند: «هدف آدم‌های خوب اینست که آدم‌های بد را ناخشنود کنند.»

رژیم آخوندی با زنان و مردان، با چماق و گلوله و دستگیری و شکنجه مقابله کرده است. شبکه‌های اجتماعی انباشته از تصویرهای چهره‌های زیبای کسانی‌اند که به سبب جرأت در اعتراض کردن کشته شده‌اند یا گلوله به چشمانشان شلیک شده است، و با غرور و روحی سرکش، بانداژ به چشم خود چسبانده‌اند. مراسم خاکسپاری به اعتراض تبدیل شده است و ما شاهد مقاومت دلاورانه کردها، بلوچ‌ها، زنان و مردان، جوانان و سالمندان بوده‌ایم.

پس از یک سال، رژیم اسلامی در پی ساکت کردن مردم، با استفاده از دستگیری و به کار بُردن گلوله می‌باشد، ولی مقاومت به شکل‌های گوناگون ادامه دارد، از جمله درون زندان‌های ایران، که پیش از قیام با هزاران زندانی سیاسی پُر شده بودند، و اکنون انباشته از هزاران تن بیشتر شده‌اند.

حاضران به بیانیه‌های ضبط شده، از سوی هفت گروه (ترک، ایرانی و افغانستانی) و صدها فرد، به یاد مهسا (ژینا) امینی و برای رهایی همهٔ زنان در جهان، را شنیدند که قیام و ضرورت تغییر بنیادی را مورد خطاب قرار داده بودند. بیانیه اشاره می‌کند که رژیم همچنان پابرجاست و «سیستم جهانی سرمایه‌داری، بشریت را در وضع اضطراری قرار داده است، ولی همچنین بنیاد اتحاد ما را نیز ایجاد کرده است... ما همگی ستمدیدگان جهانییم. و در سالگرد قیام بی‌نظیر ژینا، که گوئی تپش ضربان قلب سرتاسر جهان است که در ایران می‌زند، قصد داریم از هر آنچه آموخته‌ایم، برای براندازی جمهوری اسلامی، پدرسالاری و کل نظام سلطه‌گری (استثمار و ستمگری)، راه بگشائیم.»

در پایان شب شعر، گزیده‌ای از بیانیه «در سالگرد قیام ژینا در ایران: انقلاب، نه چیزی کمتر، برای ایران و برای همه‌جا» از سوی حزب کمونیست ایران مارکسیست-لنینیست-مائوئیست را خواندیم، که این پرسش را به میان آورد:

«میلیون‌ها نفر در ایران، آزادی را زمزمه می‌کنند. اما مساله فوری این است که آیا آزادی نصیب مردم تحت ستم ما خواهد شد تا از بحران‌هایی که پایه‌های نظم کهنه اجتماعی را به لرزه درآورده برای انقلاب استفاده کنند، این رژیم را همراه با تمام روابط ستم و استثمار حاکم سرنگون کنند و بر جای آن چیزی به مراتب بهتر مستقر کنند؟ یا این که ستمگران و استثمارگران باز هم آزادی خواهند داشت تا به شکلی یا همان رژیم کهنه را تداوم بخشند یا اینکه شرایط ستم و استثمار حاکم را با جا به جایی چهره‌هایی در بالا، حفظ کنند؟»

و بیانیه این مسئله را به پیش کشید:

«این وضعیت به معنای آن است که مردم ایران به طور اضطراری نیاز به یک انقلاب دارند که تنها می‌تواند یک انقلاب کمونیستی باشد. گام اول انقلاب ما سرنگونی جمهوری اسلامی و استقرار جمهوری سوسیالیستی نوین برای پایان بخشیدن به این ستم و استثمار است. اما انقلاب ما بخشی جدایی‌ناپذیر از یک انقلاب جهانی است. زیرا همه مردم جهان توسط سیستم سرمایه داری، به یکدیگر بافته شده‌اند. یا همه رها خواهیم شد یا هیچکس نخواهد شد.»

سپس، بسیاری از حاضران و شاعرها برای صرف خوردنی‌های کوچک و برای دیدار با یکدیگر و گفتگو در آنجا ماندند. بسیاری از حاضران، بیانیه‌ها و اعلامیه‌های دریافتی را با خود به منزل بردند، و بسیاری فراخوان کارزار اضطراری IEC را امضا کردند.

نوشته شده از سوی گردانندگان کتابفروشی انقلاب
ترجمه از هواداران حزب کمونیست ایران م ل م
۲۵ سپتامبر ۲۰۲۳

حاضران به بیانیه‌های ضبط شده، از سوی هفت گروه (ترک، ایرانی و افغانستانی) و صدها فرد، به یاد مهسا (ژینا) امینی و برای رهایی همهٔ زنان در جهان، را شنیدند که قیام و ضرورت تغییر بنیادی را مورد خطاب قرار داده بودند. بیانیه اشاره می‌کند که رژیم همچنان پابرجاست و «سیستم جهانی سرمایه‌داری، بشریت را در وضع اضطراری قرار داده است، ولی همچنین بنیاد اتحاد ما را نیز ایجاد کرده است... ما همگی ستمدیدگان جهانییم. و در سالگرد قیام بی‌نظیر ژینا، که گوئی تپش ضربان قلب سرتاسر جهان است که در ایران می‌زند، قصد داریم از هر آنچه آموخته‌ایم، برای براندازی جمهوری اسلامی، پدرسالاری و کل نظام سلطه‌گری (استثمار و ستمگری)، راه بگشائیم.»

در پایان شب شعر، گزیده‌ای از بیانیه «در سالگرد قیام ژینا در ایران: انقلاب، نه چیزی کمتر، برای ایران و برای همه‌جا» از سوی حزب کمونیست ایران مارکسیست-لنینیست-مائوئیست را خواندیم، که این پرسش را به میان آورد:

«میلیون‌ها نفر در ایران، آزادی را زمزمه می‌کنند. اما مساله فوری این است که آیا آزادی نصیب مردم تحت ستم ما خواهد شد تا از بحران‌هایی که پایه‌های نظم کهنه اجتماعی را به لرزه درآورده برای انقلاب استفاده کنند، این رژیم را همراه با تمام روابط ستم و استثمار حاکم سرنگون کنند و بر جای آن چیزی به مراتب بهتر مستقر کنند؟ یا این که ستمگران و استثمارگران باز هم آزادی خواهند داشت تا به شکلی یا همان رژیم کهنه را تداوم بخشند یا اینکه شرایط ستم و استثمار حاکم را با جا به جایی چهره‌هایی در بالا، حفظ کنند؟»

و بیانیه این مسئله را به پیش کشید:

«این وضعیت به معنای آن است که مردم ایران به طور اضطراری نیاز به یک انقلاب دارند که تنها می تواند یک انقلاب کمونیستی باشد. گام اول انقلاب ما سرنگونی جمهوری اسلامی و استقرار جمهوری سوسیالیستی نوین برای پایان بخشیدن به این ستم و استثمار است. اما انقلاب ما بخشی جدایی ناپذیر از یک انقلاب جهانی است. زیرا همه مردم جهان توسط سیستم سرمایه داری، به یکدیگر بافته شده اند. یا همه رها خواهیم شد یا هیچکس نخواهد شد.»

سپس، بسیاری از حاضران و شاعرها برای صرف خوردنی‌های کوچک و برای دیدار با یکدیگر و گفتگو در آنجا ماندند. بسیاری از حاضران، بیانیه‌ها و اعلامیه‌های دریافتی را با خود به منزل بردند، و بسیاری فراخوان کارزار اضطراری IEC را امضا کردند.

نوشته شده از سوی گردانندگان کتابفروشی انقلاب
ترجمه از هواداران حزب کمونیست ایران م ل م
۲۵ سپتامبر ۲۰۲۳